

معماری قدرت:

دلار، مالی‌سازی، و نبرد بر سر حاکمیت ملّی

پروندهٔ شمارهٔ ۱۰۲
تری کنتیننتال: مؤسسهٔ پژوهش‌های اجتماعی
ژوئیهٔ ۲۰۲۶

معماری قدرت:

دلار، مالی‌سازی، و نبرد بر سر حاکمیت ملّی

مترجم فارسی: امیرمسعود خرسندی
آماده‌سازی و انتشار: خانهٔ آمریکای لاتین
آبان ۱۴۰۵



پروندهٔ شمارهٔ ۱۰۲ | تری‌کنتیننتال: مؤسسهٔ پژوهش‌های اجتماعی
ژوئیهٔ ۲۰۲۶

در جامعهٔ سرمایه‌داری، پول کارکردی اساسی دارد. پول، بازنمود مـادّیِ یـک رابطـهٔ اجتماعیِ نامادّی است: ارزش، که از طریق کار میلیون‌ها انسـان در سراسـر جهـان شکل می‌گیرد. پول به‌مثابهٔ وسیلهٔ مبادله، واحـد حسـاب، و ابـزاری بـرای ذخیـرهٔ آن ارزش عمل می‌کند. بااین‌همه، پول هرگز بی‌طرف نیست. هنگامی که یک ارز ملّـیِ خاص از مرزهای خود فراتر می‌رود و ارزی جهان‌روا می‌شود، به ابزاری نیرومنـد در خدمت هژمونی، قواعد و مقررات، و قدرت امپریالیستی تبدیل می‌شود.

تاریخ دویست سال اخیر، تاریخ ظهور و منازعه بر سر دو ارز کلیـدی اسـت: پونـد استرلینگ بریتانیا در سدهٔ نوزدهم، و — به‌شکلی به‌مراتب گسترده‌تر — دلار آمریکـا از سدهٔ بیستم تا به امروز.

نظم جهانی کنونی، که بر پایهٔ دلار استوار است، امتیازی به ایالات متحده می‌بخشد که به‌درستی «امتیاز گزاف»[1] خوانده شده است: قدرت انتشار ارزی که بـاقیِ جهـان بدان به‌عنوان ذخیرهٔ ارزش، ابزار پرداخت، و واحدِ محاسبه نیازمند است. همین امر به ایالات متحده امکان می‌دهد کسری‌های خود را تأمین مالی کنـد، بـیش از آنچـه تولید می‌کند مصرف نماید، و قدرت نظامی‌اش را در سراسر جهان گسترش دهد — صرفاً به این دلیل که بدهی عمومیِ این کشور امن‌ترین دارایی روی کرهٔ زمـین تلقـی می‌شود. این وضعیت همچنین به ایالات متحده اجازه می‌دهد میزبان مهم‌ترین بازار مالی جهان باشد، انتظاراتی را شکل دهد کـه بسـیار فراتـر از حـوزهٔ مـالی گسـترش می‌یابند، و بر سرمایه‌گذاری و تولید در سراسر جهان تأثیر گـذارد. ایـن جریان‌هـای

مالی، به نوبهٔ خود، شرایط کلیدی‌ای را برقرار می‌کنند که مسیر مالیِ جهانی را تعیین و خودمختاری کشورهای وابسته و زیردست را محدود می‌سازد.

ارزهای ملّی در سلسله‌مراتبی وجود دارند که در نسبت با دلار تعریف می‌شود. این معماری هزینه‌ای سنگین به کشورهای جنوب جهانی تحمیل می‌کند. ارزهای آن‌ها دارایی‌های مالی بی‌ثبات تلقی می‌شوند، و اقتصادهایشان در گرو قواعد و مقرراتی است که سرمایهٔ مالی بین‌المللی بر آن‌ها تحمیل می‌کند. نیاز به انباشت دلار به‌عنوان سپری در برابر حملات سفته‌بازانه و تضمین واردات، به انتقال خالص ثروتی وارونه از جنوب جهانی به شمال جهانی می‌انجامد — به‌ویژه به جیب سرمایه‌گذاران و سفته‌بازان اروپای غربی و ایالات متحده. با توجه به این ویژگی‌های ساختاریِ سرمایه‌داری معاصر، فهم ظهور دلار و سازوکارهای سلطهٔ کنونی آن، و محدودیت‌های ساختاری‌ای که در برابر هر جایگزینی قرار دارند، وظیفهٔ محوریِ کسانی است که در پی نظمی بین‌المللی‌تر، عادلانه‌تر، و مبتنی بر همکاری‌اند.

پول، ارزش، و ضرورت ارز جهانی

در هر جامعه‌ای که بر تقسیم کار و مبادلهٔ کالاها استوار است، پول به‌مثابهٔ ضرورتی عملی پدیدار می‌شود. هنگامی که تولیدکنندگان گوناگون تخصص می‌یابند — یکی گندم می‌کارد، دیگری پارچه می‌بافد، و دیگری سنگ معدن استخراج می‌کند — برای برآوردن نیازهای خود ناگزیرند محصولاتشان را با یکدیگر مبادله کنند. اما مبادلهٔ مستقیم، یا تهاتر، دشواری‌هایی آشکار در پی دارد: کشاورزی که خواهان پارچه است باید بافنده‌ای بیابد که همزمان خواهان گندم باشد، آن‌هم دقیقاً به‌همان مقدار، و نسبت مبادلهٔ پیشنهادی را نیز بپذیرد.

پول این مشکل را با ایفای نقش معادل همگانی حل می‌کند: کالایی ویژه که همگان آن را در ازای هر کالای دیگری می‌پذیرند. با وجود پول، کشاورز می‌تواند گندم را به هر خریداری بفروشد، ارزش دریافتی را نگه دارد، و بعدها از هر فروشنده‌ای پارچه بخرد. بدین‌ترتیب، پول سه کارکرد بنیادین را ایفا می‌کند: به‌مثابهٔ وسیلهٔ گردش عمل می‌کند و مبادله را تسهیل می‌سازد؛ به‌مثابهٔ واحد حساب، امکان مقایسهٔ ارزش کالاهای گوناگون را فراهم می‌آورد؛ و به‌مثابهٔ ذخیرهٔ ارزش، امکان حفظ ثروت برای استفادهٔ آتی را میسر می‌سازد.

در تحلیل مارکسیستی، پول اختراعی خودسرانه یا صرفاً ابزاری فنی نیست. پول، بیانِ مادّیِ یک رابطهٔ اجتماعی است که ارزش نام دارد. ارزشِ یک کالا متناظر است با زمان کارِ اجتماعاً لازم برای تولید آن. هنگامی که میلیون‌ها تولیدکنندهٔ مستقل در بازار به مبادلهٔ کالاها می‌پردازند، در عمل، مقادیری از کارِ انسانی را با یکدیگر

مقایسه می‌کنند. پول، از این‌رو، صورتی است که از طریق آن، این مقایسه ممکن و مرئی می‌شود. پول، کار اجتماعی را در شکلی فشرده بازنمایی می‌کند.[۲]

در درون یک کشور واحد، کاربرد پول نسبتاً ساده است: ارزی ملّی وجود دارد که دولت آن را منتشر و ضمانت می‌کند، و همهٔ ساکنان آن را می‌شناسند و می‌پذیرند. اما وقتی تولیدکنندگان کشورهای گوناگون بخواهند با یکدیگر تجارت کنند، چه اتفاقی می‌افتد؟ بیایید مثالی مشخص در نظر بگیریم. شرکتی برزیلی قهوه به آلمان صادر می‌کند. واردکنندهٔ آلمانی یورو در اختیار دارد، حال آن‌که صادرکنندهٔ برزیلی برای پرداخت دستمزد کارگران، تأمین مواد اولیه از تأمین‌کنندگان، و پرداخت مالیات به رئال نیاز دارد. چگونه می‌توان این دو ارز را با هم آشتی داد؟ این مسئله در چند سطح رخ می‌نماید. نخست، باید نرخ ارز تعیین شود: چند رئال معادل یک یورو است؟ دوم، باید سازوکاری برای تبدیل یک ارز به ارز دیگر وجود داشته باشد. سوم، هر دو طرف باید اطمینان داشته باشند که ارزی که دریافت می‌کنند ارزش خود را حفظ خواهد کرد و دیگران نیز آن را خواهند پذیرفت.

هنگامی که تجارت بین‌المللی کوچک‌مقیاس و پراکنده بود، چنین مسائلی را می‌شد موردبه‌مورد حل کرد، اغلب با فلزات گران‌بهای مورد پذیرش همگانی مانند طلا و نقره. اما با گسترش بازار جهانی، این راه‌حل ناکافی شد. با رشد تجارت بین‌المللی، نیاز به نظامی سازمان‌یافته برای تسویه‌حساب میان کشورها پدید آمد. عملی نیست که هر معاملهٔ منفرد مستلزم انتقال فیزیکی طلا یا تبدیل مستقیم یک ارز به ارز دیگر باشد. سازوکاری برای تهاتر لازم است. تصور کنید که برزیل طی دوره‌ای معین، یکصدمیلیون دلار قهوه به آلمان صادر و هشتادمیلیون دلار ماشین‌آلات وارد می‌کند. به‌جای انجام دو انتقال جداگانه، این دو مبلغ در برابر یکدیگر تهاتر

می‌شوند، و آلمان تنها باید مابه‌التفاوت خالص بیست‌میلیون دلار را به برزیل منتقل کند. این، اصل تهاتر است.

برای این‌که چنین سازوکاری در مقیاس جهانی، با دخالت ده‌ها کشور و ارز، کارآمد باشد، نقطهٔ مرجعی مشترک لازم است — ارزی که همگان آن را به‌عنوان واحد حساب و وسیلهٔ پرداخت برای تسویهٔ مانده‌حساب‌ها بپذیرند. از نظر تاریخی، این نقش را نخست طلا و سپس ارزهای ملّی کشورهای مسلط از نظر اقتصادی ایفا کردند. مزایای مرتبط با کنترل ارز مرجع، به‌هیچ‌وجه پیش‌پاافتاده نیست. این مزایا عبارت‌اند از:

۱. امکان گسترش نامتناسب ظرفیت استقراض و هزینه‌کرد دولت منتشرکننده، در قیاس با دیگر دولت‌های ملّی؛

۲. به‌کارگیری آن ارز به‌مثابهٔ ابزاری برای سیاست خارجی و سلطه، از طریق کنترل مجاری کلیدی نقدینگی بین‌المللی، همچون در مورد تحریم‌های اقتصادی؛ و

۳. مزایای اعطاشده به عملیات بین‌المللی بانک‌های آن کشور که، از آن‌رو که در چارچوب نظام ذخیرهٔ کسری و بر پایهٔ ارزی فعالیت می‌کنند که قابل گسترش است، جایگاهی ممتاز در مدار کلان مالی جهانی به‌دست می‌آورند.

این امر پرسش‌های بنیادینی برمی‌انگیزد: چه کسی این ارز مرجع را منتشر می‌کند؟ از طریق چه سازوکارهایی این ارز به جایگاه سلطه دست می‌یابد؟ پیامدهای برآمدن ارز ملّی یک کشور به مقام ارز جهانی چیست؟

گسترش بازار جهانی و چیرگی ارزهای امپراتوری

از سدهٔ شانزدهم بدین‌سو، گسترش بازار جهانی با فتوحات استعماری، قاچاق انسان‌های به‌بردگی‌کشیده‌شده، تصرف زمین و منابع طبیعی، و تحمیل روابط تجاری نابرابر بر جمعیت‌های زیر سلطه پیش رفته است. انباشت اولیه، که مارکس در جلد نخست سرمایه به تحلیل آن پرداخت، فرایندی جهانی و خشونت‌بار بود.[۳] با تثبیت سرمایه‌داری به‌عنوان شیوهٔ تولید مسلط، حجم تجارت بین‌المللی به‌شکلی تصاعدی افزایش یافت.

در سدهٔ هجدهم، انقلاب صنعتی این فرایند را تشدید کرد: قدرت‌های اروپایی به مواد خام سراسر جهان — همچون پنبه، مواد معدنی، و محصولات کشاورزی — نیاز داشتند و در پی بازارهایی برای کالاهای صنعتی خود بودند. این رشد، فوریت تعیین ارزِ بین‌المللی را روزبه‌روز افزایش داد. با هزاران معاملهٔ روزانه میان ده‌ها کشور، نظام پولی بین‌المللی سازمان‌یافته‌ای ناگزیر شد: مجموعه‌ای از قواعد، نهادها، و رویّه‌ها که نسبت ارزها با یکدیگر، شیوهٔ تسویهٔ پرداخت‌ها، و چگونگی تعدیل عدم توازن تجاری را تعیین می‌کرد. راه‌حلی که در سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم اتخاذ شد، بازتاب ساختار قدرت در آن دوران بود: جهانی تقسیم‌شده میان امپراتوری‌های استعماری رقیب. هر قدرت امپراتوری، منطقهٔ پولی خود را سازمان می‌داد و مستعمرات و حوزه‌های نفوذش را در نظامی از تجارت، اعتبار، مالیات‌ستانی، و پرداخت که حول ارز ملّی آن متمرکز بود، ادغام می‌کرد.

بریتانیا، به‌عنوان پیشتاز قدرت صنعتی، تجاری، و مالی سدهٔ نوزدهم، پوند

استرلینگ را به ارز اصلیِ تجارت بین‌المللی تبدیل کرد و نظام «امتیازات امپراتوری» خود را بر باقی جهان تحمیل نمود. آنچه استاندارد طلا خوانده می‌شد و از دهۀ ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ حاکم بود، در عمل استاندارد پوند استرلینگ-طلا بود: پوند استرلینگ ارزی بود که اکثر قراردادهای تجاری به آن تنظیم می‌شدند، کالاهای عمده به آن قیمت‌گذاری می‌شدند، و وام‌های بین‌المللی به آن صادر می‌شدند.

چیرگی نظام استرلینگ به‌مثابۀ ارز بین‌المللی، از طریق تخلیۀ ثروت از مستعمرات ممکن شده بود. هند در برابر اروپای قاره‌ای، ایالات متحده، کانادا، و ژاپن مازاد حساب جاری قابل‌توجهی داشت (بدین معنا که از صادرات و دیگر پرداخت‌های خارجی بیش از آنچه در خارج هزینه می‌کرد، درآمد کسب می‌نمود)، اما در برابر بریتانیا کسری حساب جاری داشت (یعنی به بریتانیا بیش از آنچه از آن دریافت می‌کرد، پرداخت می‌نمود). این امر تا حدی ناشی از صادرات بریتانیا به هند بود و، مهم‌تر از همه، ناشی از تعهداتی که بریتانیا بر مستعمره تحمیل کرده بود، ازجمله «پیشکش»هایی در قالب مبالغ هنگفت که از هند بریتانیا به متروپل* منتقل می‌شد.[۴] چنان‌که س. ب. سائول در کتاب مطالعاتی درخصوص تجارت فراسرزمینی بریتانیا، ۱۹۱۴-۱۸۷۰ می‌نویسد: «کلید کل الگوی پرداخت‌های بریتانیا در هند نهفته بود، چراکه این کشور احتمالاً بیش از دوپنجم کل کسری‌های بریتانیا را تأمین مالی می‌کرد».[۵]

مستعمرات بریتانیا — از هند تا آفریقا و از کارائیب تا اقیانوسیه — از طریق نظام

* **متروپل (Metropole)** در نوشتارگان تاریخی و اقتصاد سیاسی استعمار، به کشور استعمارگر در نسبت با مستعمرات آن گفته می‌شود، که معمولاً مرکز قدرت سیاسی و نظامی استعمار و یکی از کانون‌های اصلی انتقال و انباشت ثروت از مستعمرات است. این اصطلاح را نباید با مفهوم «مرکز» (Core) در «نظریۀ نظام جهانی» یکسان دانست. — و.

امتیازات امپراتوری بریتانیا در منطقهٔ پولی متروپل ادغام شده بودند. صادرات آن‌ها به پوند استرلینگ قیمت‌گذاری می‌شد؛ وارداتشان، که عمدتاً به‌واسطهٔ انحصار تجاری متروپل از سوی بریتانیا تأمین می‌شد، به پوند استرلینگ پرداخت می‌شد؛ و نظام‌های بانکی آن‌ها با پوند استرلینگ به‌عنوان ارز مرجع فعالیت می‌کردند. جمعیت‌های مستعمرات ناگزیر بودند برای پرداخت مالیات و خرید کالاهای ضروری، پوند استرلینگ به‌دست آورند، امری که آن‌ها را به‌طور کامل تابع شرایط تجاری تعیین‌شدهٔ متروپل می‌کرد.

امپراتوری استعماری فرانسه — که از شمال و غرب آفریقا تا هندوچین و جزایر اقیانوس آرام و کارائیب گسترده بود — منطقهٔ پولی خاص خود را بر پایهٔ فرانک تشکیل داد. تا به امروز، بازمانده‌های آن ساختار در فرانک سی‌اف‌ای باقی مانده‌اند که چهارده کشور آفریقایی از آن استفاده می‌کنند و ابتدا به فرانک فرانسه و سپس به یورو متصل بود.[۶] اگرچه ایالات متحده فاقد امپراتوری استعماری رسمی قابل قیاس با قدرت‌های اروپایی بود، از اواخر سدهٔ نوزدهم به بعد، سیطرهٔ اقتصادی خود را بر بخش بزرگی از قارهٔ آمریکا اعمال کرد. نمود اولیهٔ این جاه‌طلبی، رهنامهٔ مونرو (۱۸۲۳) بود، که اغلب با عبارت «آمریکا برای آمریکایی‌ها» خلاصه می‌شود؛ این رهنامه با هرگونه استعمارگری یا مداخلهٔ بیشتر اروپا در قارهٔ آمریکا مخالفت می‌کرد و در همان‌حال، ادعای ایالات متحده بر برتری منطقه‌ای را تثبیت می‌نمود. دلار به‌طور گسترده در آمریکای مرکزی، کارائیب، و بخش‌هایی از آمریکای جنوبی به گردش درمی‌آمد، که اغلب از طریق مداخلات نظامی و حضور شرکت‌های آمریکایی‌ای تحمیل می‌شد که بخش‌های راهبردی را در اختیار داشتند، مانند شرکت یونایتد فروت در آمریکای مرکزی. آلمان، ژاپن، هلند، بلژیک، و پرتغال نیز حوزه‌های پولی استعماری خود را حفظ کرده بودند، هرچند در مقیاسی کوچک‌تر.

نتیجه، نظام پولی بین‌المللیِ ازهم‌گسیخته بود. ارز جهانی‌ای وجود نداشت، بلکه چندین ارز منطقه‌ای رقیب وجود داشت که هرکدام در حوزهٔ نفوذ خود مسلط بودند. اگرچه پوند استرلینگ در سطحِ جهانی مهم‌ترین ارز بود، جهان‌شمول نبود. این نظام، بازتاب ساختار امپریالیسم بود، چنان‌که لنین و دیگر مارکسیست‌ها در اوایل سدهٔ بیستم آن را تحلیل کردند: جهانی تقسیم‌شده میان قدرت‌های سرمایه‌داری رقیب، که هریک بلوک خاص خود از سرزمین‌های استعماری و نیمه‌استعماری را زیر سلطه داشت. تنش‌های میان این بلوک‌ها — نبرد بر سر بازارها، مواد خام، و عرصه‌های سرمایه‌گذاری — از علل اصلی جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) بود.[۷]

جنگ این نظم را ویران کرد. جنگ هزینه‌های هنگفتی طلبید که از طریق انتشار پول و استقراض تأمین مالی می‌شد. اغلب کشورها قابلیت تبدیل به طلا را معلق کردند. بریتانیا، که زمانی طلبکار بزرگ جهان بود، به بدهکار تبدیل شد. ایالات متحده، که دیر وارد جنگ شد و متفقین را تأمین می‌کرد، به طلبکار اصلی بین‌المللی تبدیل شد. وجه مشخصهٔ دورهٔ میان دو جنگ [جهانی] (۱۹۳۹-۱۹۱۸) با تلاش‌های ناکام بازگشت به استاندارد طلا، بی‌ثباتی مزمن نرخ ارز، کاهش‌های رقابتی ارزش‌پول — موسوم به جنگ‌های ارزی — و فروپاشی تجارت بین‌المللی در پی بحران ۱۹۲۹ بود. «رکود بزرگ»* نشان داد که نظام پولی بین‌المللیِ ازهم‌گسیخته با «ثباتِ» سرمایه‌داری ناسازگار است.

* **رکود بزرگ (Great Depression)** بحران عمیق اقتصادی بود که در سال ۱۹۲۹ در ایالات متحده آغاز شد و به‌سرعت سرمایه‌داری جهانی را فراگرفت و پیامدهای آن تا اواخر دههٔ ۱۹۳۰ ادامه یافت. رکود بزرگ از مهم‌ترین بحران‌های تاریخ سرمایه‌داری به شمار می‌رود و به دگرگونی‌های گسترده در سیاست‌گذاری اقتصادی دولت‌ها و افزایش مداخلهٔ دولت در اقتصاد انجامید. — و.

جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹) موقعیتِ بازسازماندهی بنیادین را فراهم آورد. ایالات متحده از این کشمکش به‌عنوان تنها قدرتِ بزرگی بیرون آمد که اقتصادش نه‌تنها دست نخورده، بلکه تقویت شده بود. اگرچه قدرت جهانی در آن مقطع با اتحاد جماهیر شوروی تقسیم می‌شد، ایالات متحده به‌عنوان پیشتاز قدرت سرمایه‌داری برجسته بود: حاضر بود جریان‌های سرمایه را نسبتاً باز نگه دارد، اشخاص [حقیقی و حقوقی] خارجی بر دارایی‌های واقع در آمریکایی حقوق مالی داشته باشند، و ارز خود را به‌عنوان ارز جهانی به‌کار گیرد. در پایان جنگ، ایالات متحده حدود دوسوم ذخایر طلای جهان را در اختیار داشت و صنعتش نزدیک به نیمی از تولید صنعتی جهانی را تشکیل می‌داد — و البته قلمرو آن نیز از ویرانی‌های جنگ مصون مانده بود.[۸] این عدم توازن قدرت به ایالات متحده امکان داد معماری پولی بین‌المللی جدیدی را تحمیل کند. در همایش برتون وودز در سال ۱۹۴۴، نظامی پدید آمد که، برای نخستین‌بار در تاریخ، یک ارز ملّی واحد را به‌عنوان محور نظام پولی جهانی تثبیت کرد: دلار آمریکا.

نظام برتون وودز، گذار از جهانی متشکل از حوزه‌های پولی رقیبِ وابسته به امپراتوری‌های متخاصم را به نظم پولی واحد و دلارمحوری که به رهبری ایالات متحده اداره می‌شد، رقم زد. این فرایند، حاکی از تحولی بود از نظام بین‌امپریالیستی — که وجه مشخصهٔ آن رقابت میان چندین قدرت بود — به الگوی امپریالیستیِ نظم تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده، که در آن، یک قدرت مسلط، کل نظام را سازمان می‌داد.[۹] این گذار نه خودکار بود و نه صرفاً اقتصادی. این گذار، محصول جنگ، نابودی قدرت‌های رقیب، اشغال نظامی امپراتوری‌های پیشین همچون آلمان و ژاپن، و ساختن شبکه‌ای گسترده از پایگاه‌های نظامی، اتحادها، و نهادهای بین‌المللی زیر رهبری ایالات متحده بود.



۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴



۱۹۴۴ تا کنون

دلار چگونه به ارز مسلط جهان تبدیل شد

تثبیت واقعی دلار به‌عنوان ارز مسلط جهان، حاصل پروژه‌ای راهبردی بود که ایالات متحده در جریان جنگ جهانی دوم و بلافاصله پس از آن، با دقت و برنامه‌ریزی پیش برد. ظهور دلار نه یک تصادف تاریخی، بلکه نتیجهٔ سه اقدام راهبـردی تعیین‌کننـده بود.

۱. تأمین مالی جنگ‌ها

ایالات متحده از جایگاه خـود بـه‌عنوان «زرادخانـهٔ دموکراسـی» — اصـطلاحی کـه فرانکلین د. روزولت، رئیس‌جمهور ایالات متحده ابداع کرد — برای شـکل‌دادن بـه وابستگی جهانی به پول خود بهره گرفت. در ابتدا قـانون «پرداخـت نقـدی و حمـل توسط خریدار» مصوب ۱۹۳۷، خریداران کالاهای آمریکـایی را ملـزم می‌کـرد کـه بهای آن‌ها را فوراً با دلار یا طلا بپردازند و خودشان کالاها را حمل کنند؛ شرطی کـه به سود کشورهایی بود که به ارزهای معتبر و ذخـایر طـلا دسترسـی داشـتند و دارای ظرفیت حمل‌ونقل دریایی بودند.

بعدها، سازوکار «وام و اجاره» به ایالات متحده اجـازه داد تجهیـزات نظـامی، مـواد غذایی، سوخت و سایر کالاها را به کشورهای متحد، به‌صورت اعتباری یا با امکـان تعویق بازپرداخت بدهی، عرضه کند؛ به‌جای آن‌که این کشـورها ملـزم بـه خریـد و پرداخت فوری باشند. اما این سازوکار تأثیری عمیق‌تر و ساختاری‌تر نیز داشـت: تـا پایان جنگ، قدرت‌های متفق و ده‌ها کشور دیگر، بدهی‌های هنگفتی به دلار انباشته بودند. ایالات متحده با توجه به آسیب‌پذیری این کشورها در دوران جنگ، وابستگی

آن‌ها به تدارکات آمریکایی و قدرت چانه‌زنی محدودشان، می‌توانست تعیین کند که اعتباراتش به چه ارزی محاسبه و ثبت شوند. این امر تقاضایی ساختاری و پایدار برای دلار آمریکا ایجاد کرد. از آن پس، کشورها برای تسویهٔ تعهدات بدهی خود ناچار بودند کالاهای واقعی صادر کنند یا بدهی‌های جدیدی به بار آورند تا دلارهای مورد نیازشان را به دست آورند.[۱۰]

۲. سلطه بر منابع نفت

دومین ستون این راهبرد، به‌دست‌گرفتن اختیار منبع انرژی‌ای بود که قرار بود سوخت سرمایه‌داری صنعتی پس از جنگ را تأمین کند. نفت از زمان جنگ جهانی اول، منطق منازعات را دگرگون کرد. این ماده به مهم‌ترین منبع طبیعی در نظام بین‌المللی تبدیل شد و سلطه بر مناطق تولیدکنندهٔ آن یکی از محورهای اصلی منازعات ژئوپلیتیکی جهان شد. به‌طور مشخص‌تر، نفت به سوخت اصلی نیروهای مسلح تبدیل شد و جایگاهی تعیین‌کننده در شبکهٔ حمل‌ونقل جهانی به دست آورد. افزون بر این، مشتقات آن، از سوخت و پلاستیک گرفته تا انواع کود، مواد مصنوعی و محصولات پتروشیمی، به‌طور گسترده در زنجیره‌های بی‌شمار تولید به کار گرفته شدند. این امر پیامدهای مهمی برای روابط بین‌الملل نیز داشت: نفت به ابزاری دائمی در شطرنج دیپلماتیک تبدیل شد و به‌عنوان وسیله‌ای برای اعمال فشار، تلافی، بازدارندگی، حمایت یا پشتیبانی راهبردی به کار رفت. به بیان دیگر، دولت‌ها می‌توانستند از دسترسی به نفت، قیمت نفت، و سلطه بر مناطق تولیدکننده، برای پاداش‌دادن به متحدان، مجازات رقبای خود، و شکل‌دادن به پیامدهای ژئوپلیتیکی استفاده کنند.

تا سال ۱۹۴۰، ایالات متحده قدرت مسلط در عرصهٔ نفت شده بود و ۶۳ درصد از

تولید جهانی نفت را در اختیار داشت.[11] زمانی که آشکار شد مرکز ثقل آیندهٔ تولید نفت به خاورمیانه منتقل خواهد شد، ایالات متحده بیکار ننشست. شرکت‌های آمریکایی از سال ۱۹۳۳ حقوق اکتشاف نفت در عربستان سعودی را به دست آورده بودند. در سال ۱۹۴۳، رئیس‌جمهور روزولت پادشاهی عربستان سعودی را در «قلمرو پولی دلار» وارد کرد و تأمین مالی پادشاهی آل سعود از طریق سازوکار وام و اجاره را مجاز دانست. فعالیت گستردهٔ دیپلماتیک و نظامی ایالات متحده در منطقه، که سلطهٔ این کشور بر عربستان سعودی را تحکیم کرد، زمینه را برای آن فراهم ساخت که نفت این مرکز جدید و حیاتی تولید نفت با دلار قیمت‌گذاری و معامله شود؛ فرایندی که در دههٔ ۱۹۷۰ با شکل‌گیری نظام «پترودلار» نهادینه شد. بدین‌ترتیب، عربستان سعودی به حوزهٔ نفوذ و جولانگاه اقتصادی ایالات متحده تبدیل شد و در قلمرو پولی دلار ادغام گردید.[12] این تصمیم موجب شد بیشتر کشورها، به‌ویژه کشورهای صنعتی و واردکنندهٔ انرژی، به قلمرو پولی دلار بپیوندند. برای خرید انرژی، آن‌ها ابتدا می‌بایست دلار به دست می‌آوردند.

از این منظر، تحمیل یک معماری پولی بر بازار جهانی نفت، از سلطهٔ مستقیم بر تولید نفت تعیین‌کننده‌تر بود. از دههٔ ۱۹۷۰ به بعد، این رویکرد از طریق «پترودلار» نهادینه شد؛ به‌ویژه در پی شوک‌های نفتی، یعنی افزایش شدید قیمت نفت که پس از جنگ یوم کیپور در سال ۱۹۷۳ و تحریم نفتی کشورهای عرب عضو سازمان کشورهای صادرکنندهٔ نفت، یا اوپک رخ داد. کشورهای عرب تولیدکنندهٔ نفت از نفت به‌عنوان سلاحی سیاسی استفاده کردند و افزایش قیمت‌های اوپک به چهار برابر شدن قیمت نفت انجامید و اقتصاد جهان را وارد بحرانی شدید کرد. در این شرایط، دولت نیکسون با عربستان سعودی به توافقی محرمانه دست یافت. مفاد این توافق چنین بود: عربستان سعودی نفت خود را منحصراً به دلار به فروش برساند و

مازاد درآمدهای خود را در اوراق بهادار خزانه‌داری ایالات متحده، یعنی ابزارهای بدهی دولت آمریکا مانند اوراق قرضهٔ خزانه‌داری، سرمایه‌گذاری کند. در مقابل، ایالات متحده امنیت نظامی پادشاهی سعودی را تضمین می‌کرد. دیگر کشورهای عضو اوپک نیز خیلی زود از همین الگو پیروی کردند. ایالات متحده با گره‌زدن مهم‌ترین کالای جهان به پول خود، دامنهٔ بین‌المللی دلار را به‌صورت ساختاری گسترش داد.

۳. نظام برتون وودز

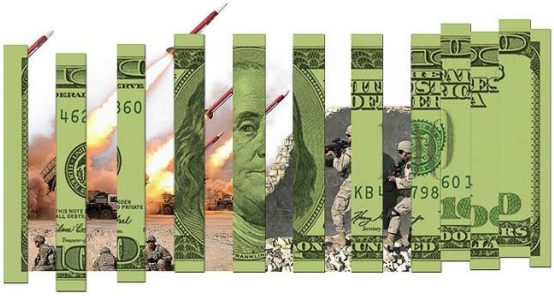
در سال ۱۹۴۴، ایالات متحده در برتون وودز هژمونی خود را، به‌ویژه در عرصهٔ اقتصادی، رسمیت بخشید و در قالب نهادهای بین‌المللی تثبیت کرد. در سال ۱۹۴۵، کنفرانس یالتا به بازسازمان‌دهی نظم ژئوپلیتیکی و نظامی پس از جنگ کمک کرد؛ ازجمله با تعیین شرایط اشغال آلمان، تقسیم حوزه‌های نفوذ در اروپا و تعیین توازن پس از جنگ میان قدرت‌های بزرگ. از نظر پولی نیز، توافقات یالتا مقرر می‌کرد که غرامت‌های جنگی آلمان بر مبنای دلار محاسبه شود.

در برتون وودز، دو دیدگاه متضاد دربارهٔ نظم پس از جنگ در برابر یکدیگر قرار گرفتند. پیشنهاد بریتانیا به رهبری جان مینارد کینز، تفاوتی بنیادین با طرحی داشت که درنهایت به تصویب رسید. کینز ایجاد «بانکور» را پیشنهاد کرد؛ یک واحد محاسبهٔ بین‌المللی فراملّی که تحت نظارت نهادی چندجانبه به نام «اتحادیهٔ تهاتر بین المللی نظام مالی» قرار می‌گرفت. هدف او ایجاد نظامی متقارن بود که هم کشورهای دارای کسری مزمن و هم کشورهای دارای مازاد مزمن را مشمول هزینه و محدودیت کند. در اساس، پیشنهاد کینز می‌کوشید مانع شود که «امتیاز گزاف»ی که بعدها با دلار پیوند خورد، از پوند استرلینگ به دلار منتقل شود؛ و این کار را از

طریق تضمین این امر دنبال می‌کرد که هیچ پول ملّی واحدی نتوانـد بـه لنگـر نظـام پولی بین‌المللی تبدیل شود.

پیشنهاد کینز به‌سرعت شکست خورد. با توجه به توازن نیروها، طرح ایالات متحـده به رهبری هری دکستر وایت به پیروزی رسید. طرح وایت بر قـدرت ایـالات متحـده استوار بود: دلار به‌عنوان واحد محاسبهٔ بین‌المللی تعریف می‌شد و تنها ارزی بود که قابلیت تبدیل کامل به طلا را داشت؛ آن هم با نرخ ثابت ۳۵ دلار به ازای هر اونـس طلا. سایر ارزها نیز می‌بایست قابلیت تبدیل به دلار را بـا نرخ‌هـای ثابـت امـا قابـل تعدیل حفظ می‌کردند.

برای مدیریت این نظم جدید، صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه، که امروزه بانک جهانی نامیده می‌شود ایجاد شدند. سرمایهٔ هـر دو نهـاد بـر مبنای دلار تعریف شد و ساختار آن‌ها به‌گونـه‌ای طراحـی شـد کـه سـیطرهٔ ایـالات متحده را تضمین کند. قدرت رأی هر کشور عضو به سهمیه یا میزان سرمایه‌ای که در نهاد مربوطه پذیره‌نویسی کرده بود، وابسته بـود. در صـندوق بین‌المللـی پـول، ایـن سهمیه‌ها بخشی به طلا و بخشی به پول ملّی کشـورها پرداخـت می‌شـد. در بانـک بین‌المللی بازسازی و توسعه نیز بخشی از سرمایه می‌بایست به طلا یا دلار پرداخت می‌شد. ازآنجاکه ایالات متحده در هر دو نهاد بزرگ‌ترین سهم را در اختیار داشت و بریتانیا در جایگاه دوم قرار می‌گرفـت، سـاختاری نامتقـارن در فراینـد تصـمیم‌گیری تثبیت شد. در مورد صندوق بین‌المللی پول، ازآنجاکه تصمیمات مهـم بـه اکثریـت واجد شرایط ۸۵ درصـد آرا نیـاز دارد، ایـالات متحـده عمـلاً از حـق وتـو در برابـر اصلاحات بنیادین برخوردار شد.[۱۳]






INTERNATIONAL MONETARY FUND
THE WORLD BANK

مرکزیت و افول هژمونی دلار در قرن بیستم

نظام برتون وودز، که گـاه «اسـتاندارد دلار-طـلا» نامیـده می‌شـود، مرکزیـت دلار و ایالات متحده را در اقتصاد جهانی تثبیت کرد. اما این نظـام نمی‌توانسـت بـه‌تنهایی کارکرد داشته باشد. این نظام به نقدینگی نیاز داشت؛ یعنی به میزان کافی دلار که در سطح بین‌المللی در گردش باشد تا تجارت، پرداخت‌ها و بازسـازی بتواننـد تحقـق پیدا کنند. اقتصادهای ویران‌شدهٔ اروپا و ژاپن دلارهای لازم بـرای واردات نهاده‌هـا، ازسرگیری صادرات یا بازسازی شهرها و زیرساخت‌ها و ظرفیت‌های تولیدی خود را در اختیار نداشتند.

ایالات متحده این مشکل را از طریق طـرح مارشـال بـرای اروپـا (۱۹۵۲-۱۹۴۸) و طرح داج برای ژاپن (۱۹۴۹) حل کرد؛ طرح‌هایی که دلارهای مورد نیاز برای تأمین مالی بازسازی را فراهم می‌کردند. این طرح‌ها با تضمین این‌کـه بازسـازی متحـدان راهبردی واشنگتن، آن‌ها را از همان ابتدا به‌طور کامل در قلمرو پولی دلار ادغام کند، نظام برتـون وودز را «نجـات دادنـد». همزمـان، ایـالات متحـده گسـترش جهـانی شرکت‌های چندملّیتی خود را تشویق کرد؛ شرکت‌هایی که از طریـق سـرمایه‌گذاری مسـتقیمِ دلاری وارد ایـن بازارهـای بازسازی‌شـده شـدند. ازآنجاکـه دلارهـای عرضه‌شده، تا حد زیادی، برای خرید کالاها و خدمات تولیدشـده در خـودِ ایـالات متحده به کار می‌رفتند، این طرح‌ها از حمایت داخلی بخش‌های مختلف اقتصـادی نیز برخوردار شدند. در شرایطی که فعالیت اقتصادی داخلی رو به کاهش بود و ایـن وضعیت با رشد ظرفیت صنعتی در سال‌های جنگ در اروپا و اقیـانوس آرام تشـدید

شده بود، این تقاضای خارجی به تداوم فعالیت اقتصاد ایالات متحده کمک کرد.

از منظر راهبردی، ایالات متحده نه‌تنها امکان شکل‌گیری آنچه را «بازسازی» و «معجزه‌ها»ی رشد در چندین کشور نامیده می‌شد فراهم آورد و از این طریق مناطقی را که برای منطق جنگ سرد اهمیت مرکزی داشتند تثبیت کرد، بلکه موقعیت فرادست دلار را نیز تحکیم بخشید. در دهه‌های پس از آن، مناطق تحت نفوذ ایالات متحده شاهد چرخه‌ای طولانی از توسعهٔ اقتصادی و رونق بودند که مرکزیت دلار ستون اصلی آن بود.

به‌طور مشخص‌تر، ایالات متحده همزمان با تأمین مالی احیای اقتصادی در مناطقی که برای مهار اتحاد شوروی اهمیت کانونی داشتند، برتری دلار را از طریق اقدامات زیر تقویت کرد:

۱. تزریق مستقیم دلار به اقتصاد کشورهای متحد از طریق برنامه‌هایی مانند طرح مارشال؛
۲. افزایش چشمگیر هزینه‌های نظامی خود در خارج از کشور که بر مبنای دلار انجام می‌شد، مانند مورد جنگ کره؛
۳. گشودن یکجانبهٔ بازار خود به روی صادرات شرکای راهبردی و درنتیجه تضمین درآمدهای دلاری برای آن‌ها؛
۴. پذیرش این امر که این کشورها نرخ‌های ارز خود را به‌طور مصنوعی پایین نگه دارند و از دلار به‌عنوان مرجع پولی خود استفاده کنند؛ و
۵. تشویق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجیِ شرکت‌های بزرگ آمریکایی؛ سرمایه‌گذاری‌هایی که با توجه به منشأ این شرکت‌ها، طبیعتاً به دلار انجام می‌گرفت.

علاوه بر این، ایالات متحده کنترل‌های یکجانبه بر جابه‌جایی سرمایهٔ فرامرزی را تحمل کرد، تبدیل‌ناپذیری سایر ارزها را پذیرفت،* در برابر سیاست‌های حمایت‌گرایانه واکنش شدیدی نشان نداد و حتی هیئت‌های کمک فنی اعزام کرد. این مدارا مشروط بود: واشنگتن به متحدان خود اجازه می‌داد از مداخلهٔ دولت و حمایت‌های تجاری استفاده کنند، مشروط بر آن‌که آن‌ها در چارچوب نظم دلارمحور باقی بمانند.

معضل تریفین

نظام برتون وودز با وجود استحکام ظاهری‌اش، تناقضی مهلک در بطن خود داشت که رابرت تریفین اقتصاددان آن را شناسایی کرد. «معضل تریفین» نقصِ منطقیِ به‌کارگیریِ یک ارز ملّی به‌عنوان ارزی بین‌المللی را آشکار ساخت. این تناقض چنین بود: برای این‌که تجارت جهانی و رشد اقتصادی گسترش یابد، جهان به عرضه‌ای روبه‌رشد از نقدینگی بین‌المللی نیاز داشت، یعنی دلار بیشتر. اما برای عرضهٔ این دلارها به باقی جهان، ایالات متحده ناگزیر بود کسری موازنهٔ پرداخت‌ها را تحمل کند، یعنی از طریق هزینه‌کرد، وام‌دهی، سرمایه‌گذاری، و واردات، در مقایسه با آنچه از خارج دریافت می‌کرد دلار بیشتری به خارج بفرستد. بااین‌حال، ایالات متحده با انتشار دلار بیش از میزان ذخایر طلایی که در اختیار داشت، به‌ناگزیر

---

* **تبدیل‌ناپذیری ارز (Currency Non-convertibility)** وضعیتی است که در آن تبدیل پول ملّی به ارزهای خارجی تابع محدودیت‌ها و مداخلات و نظارت‌های دولتی است. این سیاست، به‌ویژه در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، به دولت‌ها امکان می‌داد خروج سرمایه را مهار کنند، ذخایر ارزی را مدیریت کنند و منابع ارزی را به واردات ضروری و صنایع اولویت‌دار اختصاص دهند. تبدیل‌ناپذیری لزوماً به معنای ممنوعیت کامل مبادلات ارزی نبود و می‌توانست با استمرار نقش دلار در تجارت و ذخایر بین‌المللی همراه باشد. — و.

اعتماد جهانی به قابلیت تبدیل دلار به طلا را تضعیف می‌کرد.[۱۴] بنابراین، این نظام محکوم به شکست بود. اگر ایالات متحده این کسری‌ها را متوقف می‌کرد — یعنی عرضهٔ دلار به جهان را قطع می‌کرد — تجارت جهانی دچار رکود می‌شد. اگر ادامه می‌داد، اعتماد به دلار فرومی‌پاشید.

در دههٔ ۱۹۶۰، این تناقض به مرحلهٔ بحرانی رسید. افزایش گستردهٔ هزینه‌های عمومی ایالات متحده، که همزمان تحت تأثیر جنگ ویتنام و برنامه‌های اجتماعی داخلی افزایش یافته بود، به رشد کسری‌ها و انتشار بی‌رویّهٔ پول انجامید. همزمان، هژمونی ایالات متحده با چالش‌هایی از سوی انقلاب‌ها در پیرامون نظام جهانی و نیز انتقاد متحدان اروپایی، به‌ویژه فرانسه، مواجه شده بود. حتی صندوق بین‌المللی پول نیز در سال ۱۹۶۹ «حق برداشت ویژه» (SDR) را ایجاد کرد؛ یک دارایی ذخیره‌ای مصنوعی و فراملّی که به «طلای کاغذی» شهرت یافت و ارزش آن بر اساس سبدی از ارزها تعیین می‌شد. هدف از ایجاد این دارایی، تلاش برای فراهم‌کردن منبعی از نقدینگی بود که به کسری‌های ایالات متحده وابسته نباشد.

در سال ۱۹۷۱، معضل تریفین به نقطهٔ گسست رسید. کشورهای دارای مازاد، به رهبری فرانسه، دلارهای خود را با طلا مبادله می‌کردند و درنتیجه ذخایر ایالات متحده به‌شدت کاهش یافت. در ۱۵ اوت ۱۹۷۱، رئیس‌جمهور ریچارد نیکسون دست به اقدام زد. نیکسون در تصمیمی یکجانبه، نظامی را که به‌صورت چندجانبه ایجاد شده بود از نو پیکربندی کرد: قابلیت تبدیل دلار به طلا را به‌طور نامحدود به حالت تعلیق درآورد. استاندارد دلار-طلا مرده بود. جهان وارد عصر جدیدی شد:

عصر نرخ‌های ارز شناور، مالی‌شدن و دلار فیات.* ارزِ مسلطْ دیگر پشتوانه‌ای از یک کالای فیزیکی نداشت؛ ارزش آن صرفاً بر اعتماد استوار بود — یا، دقیق‌تر بگوییم، بر قدرت اقتصادی، مالی، نظامی و ژئوپلیتیکی ایالات متحده.

پس از سال ۱۹۷۳، در مواجهه با کاهش‌های پیاپی ارزش دلار و بی‌ثباتی در ارزش آن، کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نظام «نرخ‌های ارز شناور» را پذیرفتند. به بیان دیگر، ارزها دیگر دارای نرخ برابری ثابت با دلار نبودند و ارزش آن‌ها در بازار ارز خارجی هر اقتصاد ملّی تعیین می‌شد؛ بازاری که در آن ارزها بر اساس عرضه و تقاضا، نرخ‌های بهره، جریان‌های تجاری و انتظارات دربارهٔ وضعیت هر اقتصاد خریدوفروش می‌شوند.

شوک نرخ بهره و «دیپلماسی» دلار

در مواجهه با چالش‌های فزایندهٔ پیش روی اقتصاد ایالات متحده، به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی و پولی، این کشور به آنچه بعدها «کودتای نرخ بهره» نام گرفت متوسل شد. در واکنش به فشارهای تورمی داخلی و نگرانی از تضعیف دلار، پل ولکر، رئیس وقت بانک مرکزی ایالات متحده، یعنی فدرال رزرو، نرخ‌های بهرهٔ کوتاه‌مدت آمریکا را از حدود ۱۰ تا ۱۱ درصد در سال ۱۹۷۹ به نزدیک ۲۰ درصد در اواخر سال ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۸۱ افزایش داد. این اقدام هزینهٔ استقراض را در سراسر جهان به‌شدت افزایش داد، زیرا بخش بزرگی از اعتبارات بین‌المللی به دلار

* **ارز فیات (Fiat Currency)** پولی است که ارزش آن به پشتوانهٔ کالایی مانند طلا یا نقره یا قابلیت تبدیل به مقدار معینی از آن وابسته نیست، بلکه اعتبارش بر پذیرش عمومی، جایگاه قانونی و اعتماد به نظام پولی صادرکنندهٔ آن استوار است. دلار آمریکا، یورو و بیشتر ارزهای رایج جهان از این نوع‌اند. — و.

محاسبه می‌شد یا به شرایط مالی ایالات متحده وابسته بود.[۱۵]

از نظر اقتصاددان برزیلی، ماریا دا کونسیسائو تاوارس، در نوشتهٔ جریان‌سازش با عنوان «ازسرگیری هژمونی آمریکای شمالی»، پیش از کودتای نرخ بهره، نظام بانکداری خصوصی تا حد زیادی خارج از کنترل بانک‌های مرکزی، به‌ویژه فدرال رزرو، فعالیت می‌کرد.[۱۶] شبکه‌های شعب فراملّی، در درون خودِ شرکت‌ها، نوعی تقسیم کار منطقه‌ای را شکل داده بودند که اغلب با منافع ملّی ایالات متحده در تعارض قرار می‌گرفت و رقابت فزاینده میان سرمایه‌ها را تقویت می‌کرد؛ رقابتی که برای اقتصاد ایالات متحده نامطلوب بود. درمجموع، وجود اقتصاد جهانی بدون یک قطب هژمونیکِ به‌روشنی تعریف‌شده، به بی‌سامانیِ نظم پس از جنگ و تشدید پراکندگی منافع خصوصی و منطقه‌ای دامن می‌زد. از سال ۱۹۷۹ به بعد، با کودتای نرخ بهره، سیاست‌گذاری اقتصادی داخلی و خارجی ایالات متحده دقیقاً در جهت معکوس‌کردن این روندها و بازیابی فرماندهی بر مالیهٔ بین‌المللی حرکت کرد.

تاوارس برای اشاره به این اقدام یکجانبهٔ ایالات متحده، که در آن قدرت پولی و مالی آمریکا عمداً به‌عنوان ابزاری برای سیاست خارجی و بازسازی هژمونی ایالات متحده به کار گرفته شد، از تعبیر «دیپلماسی دلار قدرتمند» استفاده می‌کند.[۱۷] افزایش نرخ‌های بهره را نمی‌توان صرفاً اقدامی در حوزهٔ سیاست پولی برای مقابله با مشکلات اقتصاد کلان داخلی ایالات متحده دانست. این اقدام گامی محوری در بازتثبیت هژمونی دلار و بازسازی کامل نظام پولی و مالی بین‌المللی بود.

هنگامی که نرخ‌های بهرهٔ ایالات متحده بالا باشد، سرمایه‌گذاران ثروتمند از موقعیت‌های سرمایه‌گذاری خود در کشورهای دیگر خارج می‌شوند و در پی کسب

سود از تفاوت نرخ بهره‌ای برمی‌آیند که بدهی عمومی ایالات متحده ارائه می‌کند؛ یعنی بازدهی بالاتری که اوراق خزانه‌داری آمریکا در مقایسه با دارایی‌های سایر کشورها پرداخت می‌کنند. درنتیجه، بازار یورو-دلار که در اروپا و خارج از کنترل بانک مرکزی ایالات متحده در حال گسترش بود، تا حد زیادی به مرکز مالی والاستریت بازگشت. این جابه‌جایی، سلطهٔ ایالات متحده بر سرمایهٔ مالی را تقویت کرد و قدرت نظام بانکی این کشور را افزایش داد. از این منظر، پول ایالات متحده به‌عنوان یک سلاح ژئواکونومیک به کار گرفته شد: ایالات متحده از طریق کنترل نرخ‌های بهره، نقدینگی و دسترسی به اعتبار بین‌المللی در چارچوب نظام مالی دلارمحور، متحدان خود را به تبعیت واداشت، رقبا را به پیروی از سیاست‌های خود سوق داد و وابستگی کشورهای پیرامونی را عمیق‌تر ساخت. بنابراین، سیاست نرخ‌های بهرهٔ بالا و دلار قدرتمند صرفاً یک سیاست اقتصادی نیست؛ بلکه راهبردی برای اِعمال قدرت است.

بااین‌حال، این اقدام پیامدهایی نیز داشت. نخست، با افزایش هزینهٔ استقراض و واردکردن فشار بر شرکت‌ها، خانوارها، بانک‌ها و دولت‌های بدهکار، ایالات متحده و سایر نقاط جهان را وارد رکودی طولانی‌مدت کرد. پیامد آن موجی از ورشکستگی‌ها بود که شرکت‌ها و حتی برخی بانک‌های آمریکایی را نیز در بر گرفت. دوم، به انقباض ناگهانی اعتبار بین‌المللی انجامید و به‌ویژه به کشورهای پیرامون سرمایه‌داری آسیب وارد کرد؛ کشورهایی که از دورهٔ نقدینگی بالای بین‌المللی برای انباشت بدهی‌های دلاری با نرخ بهرهٔ شناور استفاده کرده بودند و با افزایش نرخ‌های بهرهٔ آمریکا، هزینهٔ این بدهی‌ها به‌شدت افزایش یافت. سوم، کودتای نرخ بهره موجب تمرکز مجدد اعتبار بین‌بانکی و بانک‌های بزرگ بین‌المللی در نیویورک، زیر چتر فدرال رزرو، شد و نظام بانکداری خصوصی بین‌المللی را

بیش از پیش تحت فرمان پولی ایالات متحده قرار داد.

یکی دیگر از اهداف کودتای نرخ بهره، واداشتن رقبای ایالات متحده به تبعیت بود. در اواخر دهۀ ۱۹۷۰ و اوایل دهۀ ۱۹۸۰، ژاپن به پویایی صنعتی و فناورانۀ چشمگیری دست یافته بود؛ که به مازاد تجاری فزایندۀ این کشور در برابر ایالات متحده انجامید و این تصور را ایجاد کرد که ژاپن در مسیر تبدیل‌شدن به بزرگ‌ترین بستانکار جهان قرار دارد، درحالی‌که ایالات متحده به بزرگ‌ترین بدهکار جهان تبدیل شده بود و همچنان نیز هست. با بالارفتن نرخ‌های بهره، دلار همچنان بیش‌ازحد ارزش‌گذاری‌شده باقی ماند و بازدهی هنگفت اوراق خزانه‌داری ایالات متحده موجب ورود سرمایه به این کشور، ازجمله از ژاپن شد؛ به‌گونه‌ای که شرکت‌ها و بانک‌های ژاپنی به خرید اوراق خزانه‌داری آمریکا روی آوردند. بنابراین ژاپن حتی درحالی‌که مازاد تجاری داشت، در موقعیتی قرار گرفت که از طریق خرید دارایی‌های دلاری کسری ایالات متحده را تأمین مالی می‌کرد و توسعۀ اقتصادی خودش نیز بیش از پیش به نظام مالی و چرخۀ دارایی‌های ایالات متحده گره می‌خورد.

هنگامی که کسری تجاری ایالات متحده در برابر ژاپن به‌شدت افزایش یافت و فشار سیاسی داخلی نیز تشدید شد، بخش دوم فرایند واداشتن ژاپن به تبعیت آغاز شد. در سال ۱۹۸۵، دولت ریگان ژاپن را به اِعمال تدابیر شدید حمایت‌گرایانه تهدید کرد و در چارچوب گروه پنج (G5) توافقی برای هماهنگی سیاست‌ها به این کشور تحمیل کرد که بعدها به «توافق پلازا» معروف شد. هدف، ایجاد کاهش هماهنگ ارزش دلار در برابر ین ژاپن و مارک آلمان بود. نتیجه به‌سرعت نمایان شد: بین سپتامبر ۱۹۸۵ و آوریل ۱۹۸۶، ارزش ین در برابر دلار حدود ۳۵ درصد افزایش یافت؛

درنتیجه صادرات ژاپن گران‌تر شد، مزیت تجاری ژاپن تضعیف گردید و از ظرفیت بالقوهٔ ین برای تبدیل‌شدن به یک ارز ذخیرهٔ رقیب کاسته شد.[۱۸] پس از آن، در سال ۱۹۸۷ «توافق لوور» به اجرا درآمد که هدف آن تثبیت برابری نرخ‌های ارز پس از این تعدیل شدید بود. به گفتهٔ اقتصاددانان برزیلی، تاوارس و لوئیس ادواردو ملین، این اقدام یک تعدیل فنی و بی‌طرفانه نبود، بلکه اقدامی سیاسی با هدف تحکیم قدرت ایالات متحده بود: ایالات متحده از جایگاه خود در مرکز این نظام استفاده کرد تا ژاپن را وادار کند افزایش شدید ارزش ین و بازسازماندهی الگوی رشد اقتصادی خود را بپذیرد.[۱۹]

بدین‌ترتیب، ایالات متحده ژاپن را وادار کرد مسیر رشد اقتصادی، نرخ ارز و سیاست مالی خود را با منافع هژمونی آمریکا هماهنگ کند. این امر تضمین کرد که ین به ارز ذخیرهٔ رقیب تبدیل نشود و مازادهای ژاپن به شیوه‌هایی به چرخهٔ مالی بازگردد که به تأمین مالی کسری ایالات متحده و حفظ رهبری مالی این کشور کمک کند. آنچه رخ داد گسست از نظم موجود نبود، بلکه بازادغام ژاپن در نظمی بود که زیر فرمان دلار قرار داشت: ژاپن سطح بالای پیچیدگی و توانمندی تولیدی خود را حفظ کرد، اما ذیل محدودیت‌های شدید مالی و ژئوپلیتیکی‌ای قرار گرفت که در واشنگتن تعیین می‌شد.

دلار چگونه خود را بازتولید می‌کند

فروپاشی نظام برتون وودز، به‌گونه‌ای متناقض، به تضعیف دلار نینجامید. برعکس، ایالات متحده را از هرگونه محدودیت مادی بر سیاست پولی خود رها کرد و شکل جدیدی از هژمونی را تثبیت کرد؛ هژمونی‌ای که دیگر بر طلا استوار نبود، بلکه بر سه ستون جدید بنا شده بود: نفت و بازگردش پترودلارها؛ عمق و نقدشوندگی

بازارهای مالی ایالات متحده، به‌ویژه بازار اوراق بهادار خزانه‌داری؛ و استفاده از مالیهٔ مبتنی بر دلار به‌مثابهٔ سلاح.

برای درک نظم پس از ۱۹۷۱، رجوع به تحلیل مارکسیستیِ مالی‌شدن اهمیت اساسی دارد. کنارگذاشتن پشتوانهٔ فلزی (طلا) یک نقطه‌عطف بود. این تحول محدودیت مادی بر خلق نامحدود پول را از میان برداشت؛ پولی که پیش‌تر بازنمایی یک کالا (طلا) بود، آنک به بازنمایی خودش بدل شد — اعدادی صرف در حساب‌های رایانه‌ای. به بیان دیگر، پول جهانی از خودمختاری برخوردار شد. این امر به سرمایه اجازه داد به‌طور گسترده از حوزهٔ تولید ارزش — یعنی سرمایه‌گذاری در تولید صنعتی، کشاورزی و غیره، مبتنی بر به‌کارگیری کار اجتماعی — به حوزهٔ گردش، یعنی حوزهٔ سرمایهٔ موهوم، مهاجرت کند. سرمایهٔ موهوم عبارت است از سرمایه‌گذاری در اوراق مالکیت (سهام) و، بالاتر از همه، اوراق بدهی (وام‌های رهنی و بدهی عمومی) که ارزش آن‌ها نه بر ارزش تولیدشدهٔ پیشین، بلکه بر انتظار درآمدهای آتی استوار است. با خلق نامحدود پول فیات (پولی که دولت منتشر می‌کند و قابل تبدیل به کالایی مانند طلا نیست)، سرمایهٔ موهوم می‌توانست خود را تغذیه کند و سرمایهٔ موهوم بیشتری ایجاد کند که دیگر به بنیان ارزشیِ کار اجتماعی وابسته نبود.

رکن نخست: نفت و بازگردش پترودلارها

اگرچه این فرایند، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ آغاز شده بود، پس از سال ۱۹۷۱ اهمیت تازه‌ای پیدا کرد؛ زیرا ایالات متحده اتحاد راهبردی و نظامی خود با عربستان سعودی را تقویت کرد و اطمینان یافت که اوپک همچنان نفت را منحصراً به دلار قیمت‌گذاری و معامله خواهد کرد. این امر

تقاضایی ساختاری را بازتولید کرد: ازآنجاکه هر کشور صنعتی به نفت نیاز دارد، هر کشور صنعتی به دلار نیاز دارد. این فرایند همچنین سازوکاری جدید برای بازگردش ایجاد کرد. کشورهای تولیدکنندهٔ نفت در اوپک از محل فروش نفت، مازادهای هنگفت دلاری (پترودلار) انباشت کردند. این دلارها در بانک‌های وال‌استریت سپرده شدند و مجدداً در بدهی دولت ایالات متحده و سایر دارایی‌های دلاری سرمایه‌گذاری شدند و به تأمین مالی کسری‌های ایالات متحده کمک کردند.

رکن دوم: دیکتاتوری نقدینگی (اوراق خزانه‌داری)

امروزه سلطهٔ دلار بر یک واقعیت عمل‌گرایانه استوار است: دلار دسترسی به بازارهای مالی‌ای را فراهم می‌کند که آن‌قدر عمیقند که می‌توانند معاملات بسیار بزرگ را بدون تغییرات شدید قیمت جذب کنند و آن‌قدر نقدشونده‌اند که امکان خریدوفروش سریع دارایی‌ها را فراهم می‌کنند. رکن اصلی این نظام، اوراق بهادار خزانه‌داری ایالات متحده است که در سراسر جهان به‌طور عام به‌عنوان دارایی‌های «پناهگاه امن» شناخته می‌شوند: دارایی‌های مالی با کیفیت بالا که ریسک اعتباری حداقلی و نقدشوندگی فوری دارند. این امر به ایالات متحده اجازه می‌دهد منطق عادی اقتصاد را یکسره وارونه کند: این کشور بزرگ‌ترین بدهکار جهان است، اما سایر کشورها بدهی آن را ارزشمندترین دارایی تلقی می‌کنند.

در لحظات بحران مالی جهانی — حتی بحران‌هایی که منشأ آن‌ها خودِ ایالات متحده است، مانند بحران ۲۰۰۸ — سرمایهٔ بین‌المللی از دلار نمی‌گریزد؛ بلکه به سویش هجوم می‌برد و در پی امنیت اوراق خزانه‌داری است. این هجوم به سوی اوراق خزانه‌داری، «سازوکار بازگردش مازاد جهانی» را تقویت می‌کند؛ سازوکاری که شکل گسترش‌یافتهٔ بازگردش پترو دلارهاست و در آن، مازادهای صادراتی — و

نه‌فقط درآمدهای نفتی — به دارایی‌های مالی ایالات متحده بازگردانده می‌شوند. این سازوکار به شرح زیر عمل می‌کند:

۱. ایالات متحده مازاد تولیدات جهان را جذب می‌کند و کسری‌های تجاری عظیمی در رابطه با کشورهایی مانند چین و آلمان و ژاپن دارد.
۲. سود حاصل از این صادرات که در کشورهای دارای مازاد (به دلار) انباشته شده، به وال‌استریت بازمی‌گردد؛ زیرا این کشورها دلارهای حاصل از صادرات خود را در بدهی عمومی ایالات متحده بازگردش می‌دهند.
۳. وال‌استریت از این ورود سرمایهٔ خارجی برای خرید اوراق خزانه‌داری استفاده می‌کند؛ درنتیجه کسری دولت ایالات متحده را تأمین مالی می‌کند و اعتبار در اختیار مصرف‌کنندگان آمریکایی قرار می‌دهد تا بتوانند به مصرف کالاهای وارداتی ادامه دهند.

در چارچوب این نظام، سایر نقاط جهان ناگزیر می‌شوند کسری‌های دوگانهٔ ایالات متحده — کسری تجاری و کسری مالی — را تأمین مالی کنند و بدین‌ترتیب، به مصرف ایالات متحده و، مهم‌تر از آن، به قدرت نظامی جهانی این کشور یارانه دهند.

در آمریکای لاتین، این فرایند پس از توصیه‌های «اجماع واشنگتن» شتاب گرفت؛ توصیه‌هایی که کشورها را وامی‌داشت تا کنترل بر حساب سرمایهٔ خود را کنار بگذارند؛ یعنی کنترل بر مجراهایی که از طریق آن‌ها سرمایه‌گذاری، وام‌ها و سایر جریان‌های مالی فرامرزی وارد یک کشور یا از آن خارج می‌شوند. این بدان معناست که سرمایه می‌تواند آزادانه وارد هر کشور شود و از آن خارج شود، اما این امر مستقیماً بر بی‌ثباتی نرخ ارزهای ملّی اثر می‌گذارد. کشورها نیز به نوبهٔ خود

می‌کوشند با انباشت ذخایر ارزی در قالب بدهی عمومی ایالات متحده، از خود در برابر این بی‌ثباتی محافظت کنند. از همین رو می‌توان گفت دلار سلاحی برای باج‌گیری از کشورهای پیرامونی‌ست: کشورهای پیرامونی برای محافظت از اقتصادهای داخلی خود در برابر بی‌ثباتی نرخ ارز و فرار سرمایه، ناچارند ذخایر دلاری انباشت کنند که اغلب در قالب بدهی عمومی ایالات متحده نگهداری می‌شود. آن‌ها با این کار به تأمین مالی کسری‌های دوگانهٔ ایالات متحده (تجاری و مالی) کمک می‌کنند؛ کسری‌هایی که به نوبهٔ خود هزینه‌های نظامی ایالات متحده، پایگاه‌های آن در خارج از کشور، جنگ‌های امپریالیستی و مواردی از این دست را تأمین می‌کنند.

بحران سال ۲۰۰۸ لحظه‌ای بود که «اهرام پول خصوصی» (سرمایهٔ موهوم) که وال‌استریت بر فراز این سازوکار بنا کرده بود، فرو ریخت. بااین‌حال، این بحران، نظام را در هم نشکست. درعوض، فدرال رزرو به‌عنوان بانک مرکزی جهان عمل کرد و خطوط سوآپ دلاری را فراهم آورد؛ یعنی توافق‌هایی که به سایر بانک‌های مرکزی اجازه می‌داد در دوره‌های فشار، دلار را از فدرال رزرو دریافت و آن را به نظام مالیِ خودشان عرضه کنند. این امر نشان داد که در هنگام فروپاشی، وابستگی به دلار نه‌تنها از میان نرفته، بلکه مطلق است؛ نه این‌که دلار دیگر غیرضروری شده باشد.

رکن سوم: ارز به‌مثابهٔ سلاح جنگی

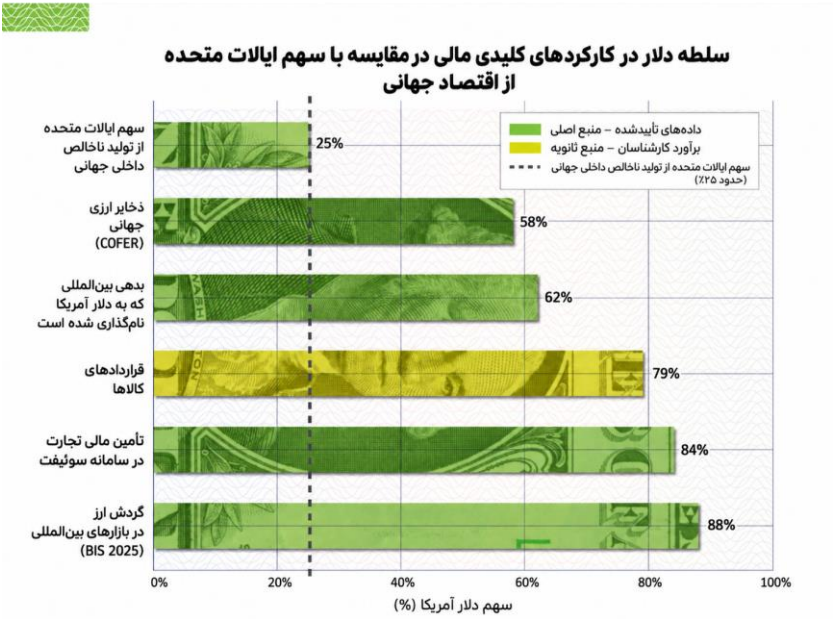
ازآنجاکه بخش اعظم تجارت جهانی، مالیه و معاملات کالاها، به‌ویژه نفت، به دلار محاسبه می‌شود و از طریق نظام مالی ایالات متحده تسویه می‌شود، واشنگتن به قدرت عظیمی برای اِعمال قوهٔ قهریه دست یافته است. «دیپلماسی» دلار هم برای محدودکردن دشمنان راهبردی و هم برای پاداش‌دادن به متحدان به کار گرفته

می‌شود. ایالات متحده می‌تواند تحریم‌های مالی اعمال کند، ذخایر بانک‌های مرکزی خارجی را مسدود سازد — همان‌گونه که برای نمونه در مورد ایران و ونزوئلا و روسیه انجام داده است — و کشورهایی را به‌طور کامل را از نظام پرداخت‌های بین‌المللی (SWIFT) کنار بگذارد.

هنگامی که کشوری تحریم می‌شود، همان‌گونه که در مورد کوبا، ایران، ونزوئلا، افغانستان، روسیه و بسیاری کشورهای دیگر رخ داده است، ممکن است از شبکه‌های پرداخت دلاری کنار گذاشته شود و دارایی‌های خارجی آن نیز مسدود شوند. این امر هزینهٔ واردات را افزایش می‌دهد؛ دسترسی به اعتبار و نظام‌های پرداخت را مسدود می‌کند؛ خرید غذا، سوخت، دارو و نهاده‌های صنعتی را با مانع مواجه می‌سازد؛ و تجارت عادی را بسیار دشوارتر می‌کند. بنابراین، دلار صرفاً یک ابزار اقتصادی نیست؛ بلکه سلاحی جنگی و ابزاری برای اعمال اقتدار ژئوپلیتیکی است که چیرگی منافع ایالات متحده بر دیگران را تضمین می‌کند.

آیا دلارزدایی از هم‌اکنون آغاز شده است؟

داده‌های مربوط به ارزهایی که در صدور صورتحساب‌های تجاری و مالیهٔ بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرند، اندک است و با تأخیر زمانی بیشتری نسبت به سایر داده‌های تجاری منتشر می‌شود.[۲۰] حتی با وجود این، شواهد موجود نشان می‌دهد برتری دلار از وزن سهم ایالات متحده در تولید ناخالص داخلی جهانی، تجارت جهانی و مالیهٔ بین‌المللی فراتر می‌رود؛ امری که بازتاب‌دهندهٔ عدم تقارن ساختاری در استفادهٔ بین‌المللی از ارزهاست.

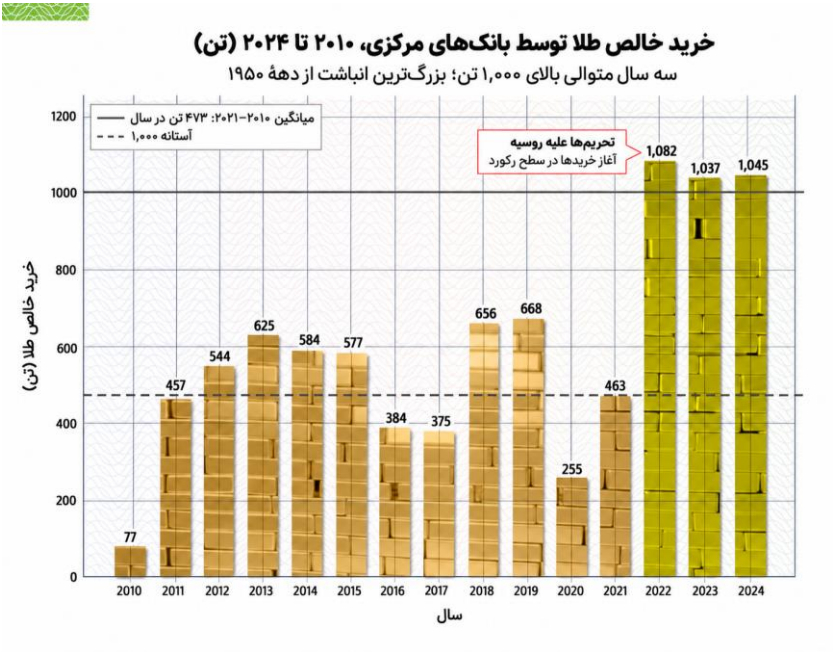


منابع: پیمایش سه‌سالانهٔ BIS در سال ۲۰۲۵ • SWIFT Watch 2024 • داده‌های COFER صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۲۴ • فدرال رزرو ۲۰۲۵

داده‌های سوئیفت نشان می‌دهد که دلار در بیش از ۸۰ درصد از معاملات تأمین مالی تجارت که از طریق شبکهٔ آن پردازش می‌شوند، مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ عمدتاً به این دلیل که بخش قابل‌توجهی از تجارت کالا همچنان به دلار صورت‌حساب‌گذاری و تسویه می‌شود. افزون بر این، دلار همچنان نزدیک به ۶۰ درصد از ذخایر ارزی جهانی را به خود اختصاص می‌دهد.

از سوی دیگر، روند تحولات ذخایر ارزی جهانی در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ با افزایش قابل‌توجه خرید طلا توسط بانک‌های مرکزی همراه بود. طلا که دارایی‌ای امن تلقی می‌شود، در برابر ریسک‌های ژئوپلیتیکی نوعی سپر فراهم می‌کند، هرچند به‌عنوان ابزار پرداخت محدودیت‌هایی دارد. این الگو نشان می‌دهد که تشدید خرید طلا توسط برخی بانک‌های مرکزی با تلاش برای کاهش ریسک‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی، به‌ویژه ریسک‌های مرتبط با تحریم‌های بین‌المللی، ارتباط دارد.

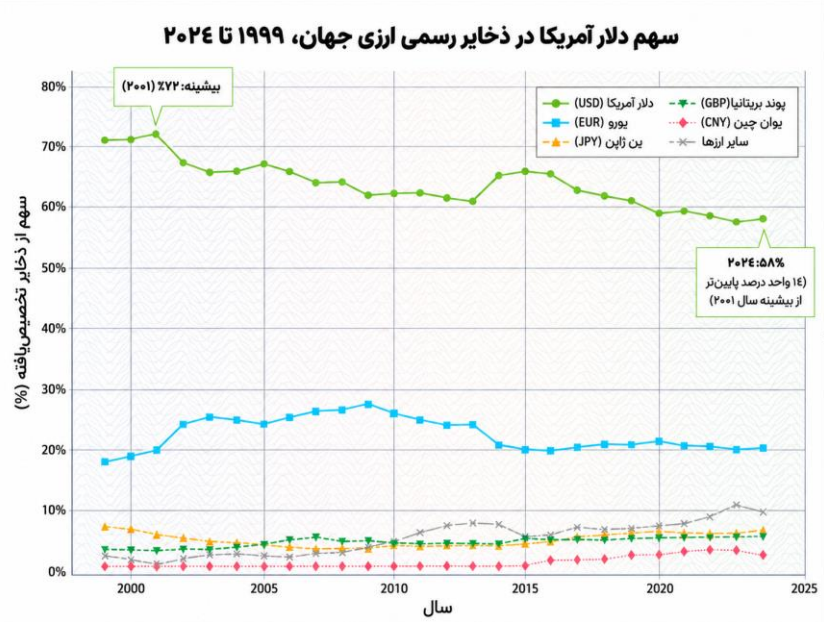
برای مثال، در چین، سهم طلا از کل ذخایر از کمتر از ۲ درصد در سال ۲۰۱۵ به ۴٫۳ درصد در سال ۲۰۲۳ افزایش یافت، درحالی‌که نسبت دارایی‌های مبتنی بر اوراق خزانه‌داری و اوراق بهادار دولت ایالات متحده از حدود ۴۴ درصد به تقریباً ۳۰ درصد کاهش یافت؛ امری که بازترکیب پرتفوی ذخایر این کشور را بازتاب می‌دهد.[۲۱]



منبع: شورای جهانی طلا، «روند تقاضای طلا: گزارش کامل سال ۲۰۲۴» (gold.org)

اگرچه در دهه‌های اخیر شاهد کاهش سهم دلار در ذخایر ارزی جهانی بوده‌ایم، داده‌ها نشان می‌دهند این روند با جایگزینی مستقیم یک ارز واحد دیگر همراه نبوده است. برعکس، این کاهش توسط مجموعه‌ای از ارزها جذب شده است که صندوق بین‌المللی پول آن‌ها را «ارزهای غیرسنتی» طبقه‌بندی می‌کند: دلار استرالیا، دلار کانادا، وون کرۀ جنوبی، کرون سوئد و، با سهمی کمتر، رِنمینبی چین. این روند، در کنار افزایش ذخایر طلا، نشان می‌دهد که فرایند جاری عمدتاً نه ناشی از یک پروژۀ سیاسی هماهنگ برای دلارزدایی، بلکه حاصل راهبردهای متنوع‌سازی پرتفو است که مقامات پولی با هدف مدیریت ریسک و دستیابی به امنیت بیشتر، در وضعیت افزایش بی‌ثباتی مالی جهانی، اتخاذ کرده‌اند. این حرکت را می‌توان واکنشی به

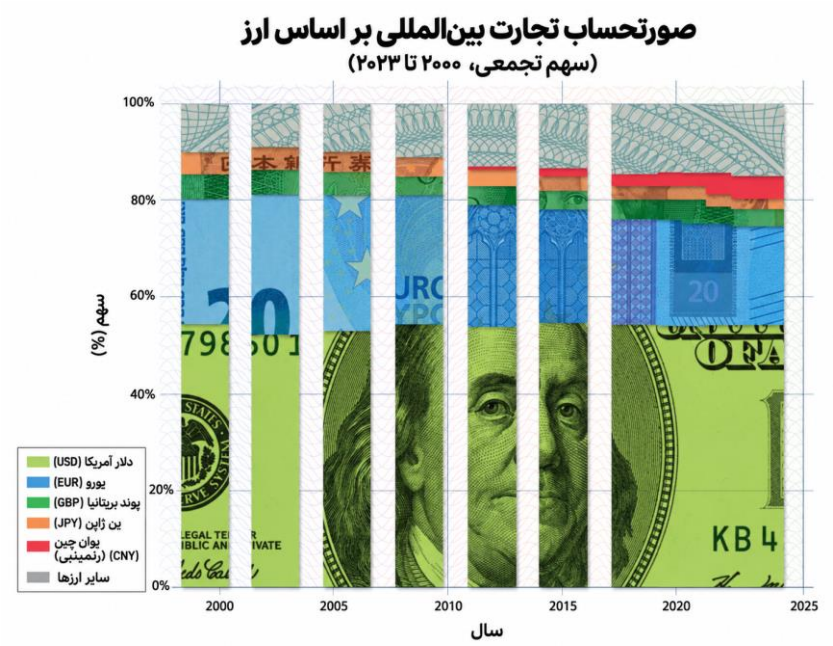
تناقضات مالی‌شدنِ تحت هدایت ایالات متحده و اروپا دانست؛ فرایندی که پویایی‌های آن گرایش به ایجاد بی‌ثباتی‌های مکرر و حباب‌های دارایی دارد (افزایش‌های شدید قیمت که اغلب به فروپاشی ختم می‌شوند). از این منظر، متنوع‌سازی ذخایر (گسترش ذخایر ارزی میان طیف گسترده‌تری از ارزها و دارایی‌ها) بیش از آن‌که گسستی سیاسی باشد، نوعی تعدیل فنی در واکنش به شکنندگی‌های این نظام به نظر می‌رسد. از همین رو، فرایند دگرگون‌سازی نظام پولی بین‌المللی هم باثبات‌تر و هم کندتر از آن چیزی است که روایت‌های ژئوپلیتیکی جاری نشان می‌دهند.



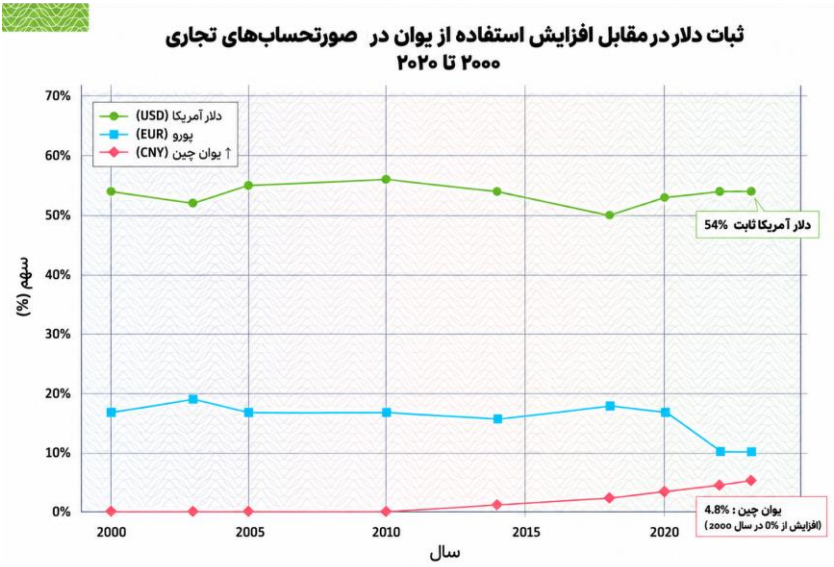
منبع: IMF COFER | فدرال رزرو، نقش بین‌المللی دلار آمریکا، ویراست ۲۰۲۵ | سری داده‌های CNY شامل داده‌های سه‌ماههٔ چهارم سال ۲۰۱۶ نمی‌شود.

تحلیل داده‌های مربوط به صورت‌حساب‌های تجاری از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ نشان می‌دهد سهم مجموع دلار و یورو در این دوره، درمجموع، تقریباً ثابت باقی مانده است. دلار جایگاه مسلط خود را حفظ کرد، درحالی‌که یورو عمدتاً در داخل اتحادیهٔ اروپا مورد استفاده قرار گرفت. اگرچه چین از سال ۲۰۰۰ سهم خود از صادرات جهانی را به‌طور قابل‌توجهی افزایش داده و به سهم ایالات متحده نزدیک شده، رِنمینبی همچنان به‌عنوان ارز مورد استفاده برای صدور صورت‌حساب تجارت بین‌المللی، کاربرد محدودی دارد و هنوز به‌طور کامل بین‌المللی نشده است.

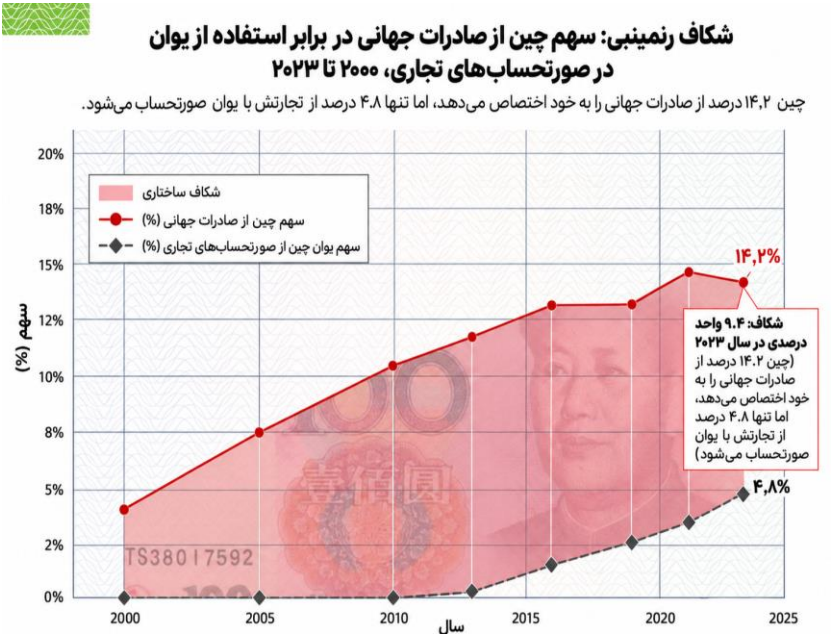
این داده‌ها تاب‌آوری دلار در صورت‌حساب‌نویسی تجاری را نشان می‌دهند. همچنین نشان می‌دهند که اگرچه سهم رِنمینبی از ذخایر بین‌المللی به‌طور قابل‌توجهی افزایش یافته، تنوع‌بخشی پولی گسترده‌تر همچنان محدود است.



منبع : مقالهٔ پژوهشی صندوق بین‌المللی پول (۲۰۲۵)، با عنوان «الگوهای انتخاب ارز برای صدور صورت‌حساب‌های تجاری در اقتصاد جهانیِ در حال چندپارگی»



منبع: صندوق بین‌المللی پول، پایگاه دادهٔ ترکیب ارزی ذخایر رسمی جهان (COFER) | فدرال رزرو آمریکا، «نقش بین‌المللی دلار آمریکا»، ویراست ۲۰۲۵ | مجموعه‌داده‌های مربوط به یوان چین (CNY)، اطلاعات سه‌ماههٔ چهارم سال ۲۰۱۶ را شامل نمی‌شود.



منبع: مقالهٔ پژوهشی صندوق بین‌المللی پول (۲۰۲۵)، «الگوهای انتخاب ارز برای صدور صورت‌حساب‌های تجاری در تجارت جهانی»؛ پایگاه داده‌های آماری جهت‌گیری تجارت (DOTS) صندوق بین‌المللی پول

پیشرفت‌های فناوری مالی و زیرساخت‌های پرداخت، پیشران گسترش نظام‌های جایگزین برای پرداخت، نگهداری دارایی و تسویه‌حساب به شمار می‌آیند. این نظام‌ها در حال تبدیل‌شدن به جایگزین‌هایی عینی برای نظام مالی بین‌المللیِ دلارمحور هستند. این موضوع صرفاً بحثی مربوط به سال‌های اخیر نیست، بلکه تحقق معماری‌های نهادی جدیدی است که می‌توانند انجام معاملات خارج از مدارهای سنتی را امکان‌پذیر کنند. ازجمله ابتکارات قابل‌توجه می‌توان به «سامانهٔ پیام‌رسانی مالی»(SPFS که توسط روسیه توسعه یافته) و «سامانهٔ پرداخت بین‌بانکی فرامرزی» (CIPS به رهبری چین) اشاره کرد که ظرفیت

تسویه‌حساب‌های بین‌المللی با ارزهای محلی را گسترش، و وابستگی به زیرساخت‌هایی را که کشورهای مرکز بر آن‌ها سلطه دارند، کاهش می‌دهند.

همزمان، کشورهای بریکس تلاش‌ها برای تقویت نظام‌های پرداخت دیجیتال داخلی و توسعهٔ راه‌حل‌هایی برای عملیات فرامرزی را تشدید کرده‌اند؛ با این هدف که تجارت بین‌المللی مبتنی بر ارزهای محلی را گسترش دهند و پیشبرد ساخت یک نظام پولی چندقطبی‌تر را دنبال کنند.[۲۲] به‌ویژه، چین با توسعهٔ CIPS و مشارکت در پروژه‌های ارز دیجیتال بانک مرکزی (CBDC) استفادهٔ بین‌المللی از رِنمینبی را گسترش داده است.[۲۳] پروژه‌های ارز دیجیتال بانک مرکزی نیز به‌سرعت در سراسر جهان گسترش یافته‌اند: ۱۳۷ کشور و اتحادیهٔ پولی، که درمجموع حدود ۹۸ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را نمایندگی می‌کنند، در مرحله‌ای از فرایند توسعهٔ این ارزهای دیجیتال قرار دارند.[۲۴]

همزمان، ابتکاراتی مانند mBridge (با مشارکت بانک خلق چین، ادارهٔ پولی هنگ‌کنگ، بانک مرکزی امارات متحدهٔ عربی و بانک مرکزی تایلند و با حمایت بانک تسویهٔ بین‌المللی) و سامانهٔ ACUMER (توسعه‌یافته توسط بانک مرکزی ایران)، ظرفیت زیرساخت‌های دیجیتال جدید برای تسویه‌حساب با ارزهای محلی میان بانک‌های مرکزی از طریق ارزهای دیجیتال بانک مرکزی را نشان می‌دهند؛ بدون آن‌که به واسطه‌های سنتی مانند بانک‌های کارگزار یا سامانه‌هایی مانند سوئیفت نیاز باشد.

افزون بر این، توافقات دوجانبهٔ سوآپ ارزی، به‌ویژه از زمان بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۷، نقش فزاینده‌ای ایفا کرده‌اند. از این ابزارها برای تأمین نقدینگی در دوره‌های

فشار و کاهش هزینه‌های مرتبط با انباشت ذخایر بین‌المللی استفاده شده است. این امر به کشورها امکان می‌دهد بدون اتکای انحصاری به بازارهای مالی بین‌المللی، به ارزهای خارجی دسترسی پیدا کنند. از این منظر، سوآپ‌های ارزی به یکی از مؤلفه‌های اصلی راهبردهای معاصر برای تنوع‌بخشی پولی و کاهش وابستگی به دلار تبدیل شده‌اند.[۲۵]

درمجموع، داده‌های موجود نشان می‌دهند که اگرچه دلار همچنان در نظام پولی بین‌المللی مسلط و نسبتاً باثبات است، تغییرات مهمی نیز در ترکیب و نحوهٔ کارکرد این نظام در حال وقوع است. یکی از نمونه‌های مهم، رِنمینبی است که سهم آن از ذخایر بین‌المللی از رقمی تقریباً معادل صفر در آغاز دههٔ ۲۰۱۰ به حدود ۲٫۲ درصد در عرض کمتر از یک دهه افزایش یافت؛ تحولی که برای ارز کشوری که همچنان کنترل‌های مهمی بر حساب سرمایهٔ خود اعمال می‌کند، از نظر تاریخی بی‌سابقه است. بااین‌حال، این رشد در نگهداری رِنمینبی در ذخایر، با گسترش مشابهی در استفاده از آن برای صدور صورت‌حساب تجارت بین‌المللی همراه نبوده است.

بنابراین، تحلیل دلارزدایی مستلزم تمایزی میان ابعاد گوناگون نظام پولی بین‌المللی است. در حوزهٔ ذخایر ارزی، این فرایند کند و تدریجی است و همچنان بسیار مانده است تا به گسستی از مرکزیت دلار بینجامد. در حوزهٔ پرداخت‌های دوجانبه، پویایی بیشتری وجود دارد، هرچند هنوز از نظر جغرافیایی در ترتیبات خاصی متمرکز است، همچون معاملات میان روسیه و چین، که بر اساس گزارشی منتشرشده در نوامبر ۲۰۲۵، ۹۹٫۱ درصد به روبل و یوان تسویه می‌شوند.[۲۶] سرانجام، در حوزهٔ زیرساخت مالی، که نظام‌های پرداخت، تهاتر، و تسویه را در بر می‌گیرد، این فرایند

هنوز نوپاست اما ماهیتی ساختاری دارد، چراکه ایجاد این سکوها به‌شکلی پایدار به کاهش وابستگی به نظام مالی دلارمحور گرایش دارد.

از این منظر، اهمیت دلارزدایی در جهتی نهفته است که این دگرگونی در راستای آن حرکت می‌کند؛ مهم‌تر از همه، در راستای ساخت جایگزین‌های نهادی و تولیدی‌ای که توان کاهش هزینه‌های خروج از نظام دلار را دارند.

دلارزدایی، نبردی بر سر حاکمیت ملّی

برای اکثریت قریب‌به‌اتفاق کشورهای جنوب جهانی، نظام پولی و مـالی بین‌المللیِ دلارمحور نه یک شبکهٔ ایمنی‌بخش، بلکه نوعی قیدوبند اسـت. ازآنجاکـه کشـورها نیاز دارند ذخـایر بین‌المللـی — ارزهـای معتبـری ماننـد دلار — انباشـت کننـد، در معرض اخاذی پولیِ نظامِ دلار قرار می‌گیرند، زیرا باید این ذخایر را حفظ کنند و این کار را از طریق خرید بدهی عمومی ایالات متحده انجام می‌دهند. آن‌ها با ایـن کـار همچنان ظرفیت عظیم ایالات متحده برای اقدام را تأمین مالی می‌کننـد، ازجملـه از طریق تأمین مالی جنگ‌ها. افزون بر این، این نظـام سـازوکاری بـرای مجـازات نیـز هست؛ زیرا ایالات متحده می‌تواند از طریق تحریم‌هـا، محاصـره‌ها و محروم‌کـردن کشورها از نظام پرداخت‌های بین‌المللی، کشورهایی را که مطیعش نیستند، مجازات کند. واشنگتن در دهه‌های اخیر تحریم‌های اقتصادی علیه اهداف سیاست خـارجی خود را ۹۳۳ درصد افزایش داده است.[۲۷]

در عمل، ارزهای ملّی نه به‌عنوان ذخیرهٔ ارزش، بلکه به چشـم «دارایی‌هـای مـالی» بی‌ثبات دیده می‌شوند. تقاضای بین‌المللی برای آن‌ها مـاهیتی سـفته‌بازانه دارد و در معرض هراس و فرار سرمایه قرار می‌گیرد. افزون بر این، کشـورهای جنـوب جهـانی دچار ناتوانی ساختاری در انتشار بدهی خارجی به ارزهای خـود هسـتند. آن‌هـا بـه دلار وام می‌گیرند، اما درآمدهای خود را به پول ملّی کسب می‌کنند و درنتیجه با عدم تطابق ویرانگر ارزی مواجه می‌شوند: هنگـامی کـه ارزش پـول ملّـی آن‌هـا کـاهش می‌یابد، برای به‌دست‌آوردن همان مقـدار دلاری کـه بـرای بازپرداخـت بـدهی‌های

خارجی خود نیاز دارند، باید مقدار بیشتری از پول ملّی خود را صرف کنند.

بنابراین، هژمونی دلار به مرکزیت آن به‌عنوان ابزار پرداخت یا ذخیرهٔ ارزش محدود نمی‌شود. این هژمونی همچنین در شیوه‌ای هم که پویه‌های داخلیِ دلار به باقی جهان منتقل می‌شوند بازتاب می‌یابد. در مقاطع افزایش ارزش دلار، ارزهای پیرامونی گرایش به کاهش ارزش دارند؛ که واردات را گران‌تر می‌کند و بر تورم داخلی فشار وارد می‌آورد، به‌ویژه در اقتصادهایی که به انرژی، غذا و کالاهای واسطه‌ای وابسته‌اند. ازآنجاکه بخش بزرگی از کالاهای مبادله‌شده در بازارهای بین‌المللی با دلار قیمت‌گذاری می‌شوند، این پیامدها حتی در غیاب تغییر در شرایط واقعی عرضه و تقاضا نیز تشدید می‌شوند.

در بازارهای مالی، تصمیم‌های سیاست پولی آمریکا، همچون افزایش نرخ بهره، اغلب جریان‌های سرمایه را به‌سوی دارایی‌های دلاری هدایت می‌کنند. این امر موجب کاهش ارزش نرخ‌های ارز، افزایش هزینهٔ تأمین مالی خارجی، و محدودشدن فضای سیاست‌گذاری اقتصادی در کشورهای جنوب جهانی می‌شود؛ کشورهایی که اغلب ناچار می‌شوند برای مهار تورم و تثبیت ارزهای خود، حتی در شرایط رشد پایین اقتصادی، تدابیر انقباضی اتخاذ کنند. در اقتصادهایی که سطح بدهی به ارز خارجی در آن‌ها بالاست، افزایش ارزش دلار بلافاصله بار این بدهی را بر حسب پول ملّی افزایش می‌دهد و شکنندگی‌های ساختاری را تشدید می‌کند. برای جذب سرمایهٔ بین‌المللی بی‌ثبات، دارایی‌های کشورهای جنوب جهانی باید نرخ‌های بهره‌ای بسیار بالاتر از دارایی‌های «امن» شمال جهانی ارائه دهند. نتیجه، انتقال خالص و مستمر ثروت از کشورهای فقیرتر به ثروتمندترین مراکز مالی است.

با سیاست‌های نولیبرالی و آزادسازی جابه‌جایی سرمایه، ظرفیت دولت‌ها برای اجرای سیاست‌های اقتصاد کلان تضعیف شده است. هر دولتی که تلاش کند سیاست‌های مالی یا پولی انبساطی، مانند کاهش نرخ بهره برای تحریک سرمایه‌گذاری، اتخاذ کند، بلافاصله از طریق فرار سرمایه با مجازاتِ «بازار» روبه‌رو می‌شود؛ فرار سرمایه‌ای که ارزش پول ملّی را کاهش می‌دهد، تورم ایجاد می‌کند، و می‌تواند به فروپاشی بینجامد. دولت‌ها به گروگان اعتماد تأمین‌کنندگان مالی تبدیل می‌شوند. کشورهای جنوب جهانی برای محافظت از خود در برابر این بی‌ثباتی، ناچارند ذخایر بین‌المللی عظیمی انباشت کنند. برای نمونه، برزیل در دسامبر ۲۰۲۵ بیش از ۳۵۸ میلیارد دلار ذخایر در اختیار داشت.[۲۸] این ذخایر عمدتاً در دارایی‌های دلاری، به‌ویژه اوراق بهادار خزانه‌داری ایالات متحده، سرمایه‌گذاری می‌شوند. این همان پارادوکس نهایی است: کشورهای جنوب جهانی برای دفاع از خود در برابر این نظام، ناچارند تأمین مالیِ سرکوبگر خود را بر عهده بگیرند و هزاران میلیارد دلار را با نرخ‌های بهرهٔ پایین به خزانه‌داری ایالات متحده وام دهند.

هژمونی دلار هزینه‌هایی ناپایدار بر جنوب جهانی تحمیل می‌کند. نارضایی از این عدم تقارن بی‌ثبات‌کننده، امری تازه نیست، اما در جهانی که به سوی چندقطبی‌شدن حرکت می‌کند، فوریت تازه‌ای پیدا کرده است. دلارزدایی به روندی ساختاری و بلندمدت تبدیل شده، هرچند با موانع ساختاری عظیمی مواجه است. به گفتهٔ برونو د کونتی اقتصاددان، چند تحول ممکن است در میان‌مدت یا بلندمدت موجب تغییراتی در نظام پولی و مالی بین‌المللی شوند، ازجمله:

۱. بازتعریف نقش برخی کشورها در سلسله‌مراتب اقتصاد جهانی؛

۲. تشدید تنش‌های ژئوپلیتیکی میان قدرت‌های پیشتاز؛ و

۳. افزایش بی‌اعتمادی به دلار، که در دوران دولت ترامپ تشدید شد، همراه با ارادهٔ

سیاسی طیف گسترده‌ای از کشورها برای یافتن راه‌هایی به‌منظور کاهش وابستگی خود به پول ایالات متحده، چه به‌صورت منفرد و چه به‌صورت هماهنگ.[۲۹]

بااین‌حال، بحث دلارزدایی را نمی‌توان به محافظت در برابر تحریم‌ها یا کاهش آسیب‌پذیری‌های خارجی تقلیل داد. تحلیلی عمیق‌تر باید بپرسد که دلارزدایی قرار است چه هدفی را محقق کند. جایگزینی یک ارز هژمونیک با ارز هژمونیک دیگر لزوماً به معنای دگرگونی کیفی نظم بین‌المللی نیست و تضمین‌کننده ثبات بیشتر یا منافع بیشتر برای کشورهای پیرامونی نیز نیست. تجربهٔ تاریخی نشان می‌دهد که سلسله‌مراتب پولی گرایش دارد خود را بازتولید کند، هرچند در صورت‌بندی‌های تازه.

دلارزدایی را نباید صرفاً منازعه‌ای میان ارزها دانست، بلکه باید آن را بخشی از بحثی گسترده‌تر دربارهٔ ماهیت روابط اقتصادی بین‌المللی درک کرد. برای کشورهای جنوب جهانی، این امر به‌معنایِ انتقالِ کانونِ توجه از جایگزینیِ صرفِ ابزارها به‌سوی ساختِ جایگزین‌های ساختاری است، جایگزین‌هایی که شکل‌های جدیدی از مشارکت در تجارت بین‌المللی، همکاری فناورانه، ادغام تولیدی و هماهنگی سیاسی را در بر می‌گیرند. بنابراین، دگرگونی مؤثر نظام پولی بین‌المللی به چیزی بیش از ایجاد سازوکارهای مالی جایگزین نیاز دارد. این دگرگونی مستلزم رویارویی با ارکانِ تداوم‌بخش هژمونی دلار است، ازجمله مرکزیت قیمت‌گذاری کالاها، سلطهٔ بازارهای مالیِ دلارمحور و ظرفیت اعمال اجبار ژئوپلیتیکی.

دلارزدایی، فی‌نفسه هدف نیست، بلکه بخشی از نبردی گسترده‌تر، برای حاکمیت اقتصادی و برای ساختِ نظم بین‌المللیِ عادلانه‌تری است که توان متوقف‌کردن

انتقال نظام‌مند ثروت از جنوب جهانی به کانون‌های قدرت را داشته باشد. بنـابراین، مبارزه برای دلارزدایی صرفاً یک تعدیل حسابداری نیست؛ این مبـارزه‌ای سیاسـی و بنیادین بر سر حاکمیت ملّی، توسعه، و حق مردم کشـورهای جنـوب جهـانی بـرای سازمان‌دهی اقتصادهای خود خارج از نظم مالیهٔ امپریالیستی است.

یادداشت‌ها

[1]Batista Jr., 'The BRICS and the Challenge of De-Dollarisation'.
[2]Marx, *Capital*, vol. 1.
[3]Marx, *Capital*, 1.
[4]Patnaik and Patnaik, *A Theory of Imperialism*.
[5]Saul, *Studies in British Overseas Trade, 1870–1914*, 58, 88, quoted in Patnaik and Patnaik, *A Theory of Imperialism*, 126.
[6]Metri, *História e diplomacia monetária*.
[7]Lenin, *Imperialism*.
[8]Mazzucchelli, *Os dias de sol*.
[9]Tricontinental, *Hyper-Imperialism*.
[10]Metri, *História e diplomacia monetária*.
[11]Quintas, 'Os EUA e a geopolítica imperialista do petróleo'.
[12]Metri, 'A ascensão do dólar e a resistência da libra'.
[13]Batista Jr., *O Brasil não cabe no quintal de ninguém*.
[14]Akyüz, 'Política de resposta à crise financeira global'.
[15]Tavares, 'A retomada da hegemonia norte-americana', 157–67.
[16]Tavares, 'A retomada da hegemonia norte-americana', 160.
[17]Tavares, 'A retomada da hegemonia norte-americana'.
[18]Melin, 'O enquadramento do iene'.
[19]Tavares and Melin, 'A reafirmação da hegemonia norte-americana'.
[20]Gopinath, 'Geopolitics and Its Impact on Global Trade and the Dollar'.
[21]Gopinath, 'Geopolitics and Its Impact on Global Trade and the Dollar'.
[22]Atlantic Council, 'Dollar Dominance Monitor'.
[۲۳] تمایز میان ارزهای دیجیتال بانک مرکزی (CBDCs) و رمزارزهای خصوصی اهمیت اساسی دارد. ارزهای دیجیتال بانک مرکزی، به معنای دقیق کلمه، نوعی پول محسوب می‌شوند؛ زیرا از سوی مراجع پولی ملّی منتشر و تضمین می‌شوند و کارکردهای کلاسیک پول را ایفا می‌کنند. در مقابل، رمزارزهای خصوصی، مانند بیت‌کوین، از پشتوانهٔ دولتی برخوردار نیستند؛ بلکه دارایی‌هایی سفته‌بازانه و فاقد مبنای تولیدی‌اند که گردش و ارزش‌گذاری آن‌ها همچنان تابع نظم پولی دلارمحور است.

[24]Atlantic Council, 'Central Bank Digital Currency Tracker'.
[25]Council on Foreign Relations, 'Central Bank Currency Swaps Tracker'.
[26]Politics Today, 'Russia and China Settle 99% of Trade in National Currencies'.
[27]Metri, *História e diplomacia monetária*.
[28]Banco Central do Brasil, 'Série Temporal 13621'.
[29]Conti, 'As iniciativas dos BRICS'.

کتابنامه

Atlantic Council. 'Dollar Dominance Monitor'. 2024, https://www.atlanticcouncil.org/programs/geoeconomics-center/dollar-dominance-monitor/.

Atlantic Council. 'Central Bank Digital Currency Tracker'. 2024, https://www.atlanticcouncil.org/cbdctracker/.

Akyüz, Yılmaz. 'Política de resposta à crise financeira global: questões fundamentais para os países em desenvolvimento' [Policy Response to the Global Financial Crisis: Key Issues for Developing Countries]. *Revista Tempo do Mundo* 2, no. 3, December 2010: 147–85.

Banco Central do Brasil (BCB). 'Série Temporal 13621: Investimento direto – passivo – ingresso líquido (US$ milhões)' [Time Series 13621: Direct Investment – Liabilities – Net Inflow (US$ Millions)]. 2026, https://www3.bcb.gov.br/sgspub/consultarvalores/consultarValoresSeries.do?method=consultarSeries&series=13621.

Batista Jr., Paulo Nogueira. *O Brasil não cabe no quintal de ninguém: bastidores da vida de um economista brasileiro no FMI e nos BRICS e outros textos sobre nacionalismo e nosso complexo de vira-lata* [Brazil Does Not Fit in Anyone's Backyard: Behind the Scenes of a Brazilian Economist's Life at the IMF and the BRICS and Other Texts on Nationalism and Our Inferiority Complex]. LeYa, 2019.

Batista Jr., Paulo Nogueira. 'The BRICS and the Challenge of De-Dollarisation'. Tricontinental: Institute for Social Research, 17 May

2024, https://thetricontinental.org/wenhua-zongheng-2024-1-brics-dedollarisation-opportunities-challenges/.

Conti, Bruno de. 'As iniciativas dos BRICS para a transformação do sistema monetário e financeiro internacional' [BRICS Initiatives for the Transformation of the International Monetary and Financial System]. Nota no. 15. Projeto Transforma Economia – Unicamp, 2025, https://transformaeconomia.org/as-iniciativas-dos-brics-para-a-transformacao-do-sistema-monetario-e-financeiro-internacional/.

Council on Foreign Relations (CFR). 'Central Bank Currency Swaps Tracker'. 2025, accessed 19 March 2026, https://www.cfr.org/trackers/central-bank-currency-swaps-tracker.

Gopinath, Gita. 'Geopolitics and Its Impact on Global Trade and the Dollar'. International Monetary Fund, 8 May 2024, https://www.imf.org/en/news/articles/2024/05/07/sp-geopolitics-impact-global-trade-and-dollar-gita-gopinath.
International Monetary Fund (IMF). '2025 External Sector Report: Global Imbalances in a Shifting World'. July 2025, https://imf.org/-/media/files/publications/esr/2025/english/text.pdf.

International Monetary Fund (IMF). 'Patterns of Invoicing Currency in Global Trade in a Fragmenting World Economy'. IMF Working Paper, 2025, https://www.imf.org/en/publications/wp/issues/2025/09/12/patterns-of-invoicing-currency-in-global-trade-in-a-fragmenting-world-economy-570297.

Lenin, Vladimir. *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism*. International Publishers, 1939.

Marx, Karl. *Capital: A Critique of Political Economy, Volume 1*. Translated by Ben Fowkes. Penguin, 1976.

Mazzucchelli, Frederico. *Os dias de sol: a trajetória do capitalismo no pós-guerra* [Days of Sun: The Trajectory of Capitalism in the Post-war Period]. Facamp, 2013.

Melin, Luis Eduardo. 'O enquadramento do iene: a trajetória do câmbio japonês desde 1971' [The Framing of the Yen: The Trajectory of Japanese Exchange Rates since 1971]. In *Poder e dinheiro* [Power and Money], edited by José Luís Fiori. Vozes, 1997.

Metri, Maurício. 'A ascensão do dólar e a resistência da libra: uma disputa político-diplomática' [The Rise of the Dollar and the Resistance of the Pound: A Political-Diplomatic Dispute]. *Revista Tempo do Mundo* 1, no. 1, January 2015.

Metri, Maurício. *História e diplomacia monetária* [History and Monetary Diplomacy]. Dialética, 2023.

Patnaik, Utsa and Prabhat Patnaik. *A Theory of Imperialism*. New York: Columbia University Press, 2016.

Politics Today. 'Russia and China Settle 99% of Trade in National Currencies'. 6 November 2025, https://politicstoday.org/russia-and-china-settle-99-of-trade-in-national-currencies/.

Quintas, Felipe Maruf. 'Os EUA e a geopolítica imperialista do petróleo' [The US and the Imperialist Geopolitics of Oil]. Associação dos Engenheiros da Petrobras (AEPET), n.d., https://aepet.org.br/artigo/os-eua-e-a-geopolitica-imperialista-do-petroleo/.

Saul, S. B. *Studies in British Overseas Trade 1870–1914*. Liverpool: Liverpool University Press, 1960.

Tavares, Maria da Conceição. 'A retomada da hegemonia norte-americana' [The Resumption of North American Hegemony]. *Revista de Economia Política* 5, no. 2 (18), April–June 1985: 157–67.

Tavares, Maria da Conceição and Luis Eduardo Melin. 'A reafirmação da hegemonia norte-americana' [The Reaffirmation of North American Hegemony]. In *Poder e dinheiro* [Power and Money], edited by José Luís Fiori. Vozes, 1997.

Tricontinental: Institute for Social Research. *Hyper-Imperialism: A Dangerous Decadent New Stage*. Studies on Contemporary Dilemmas no. 4, 23 January 2024. Compiled by Global South Insights (GSI), edited by Gisela Cernadas, Mikaela Nhondo Erskog, Tica Moreno, and Deborah Veneziale. https://thetricontinental.org/studies-on-contemporary-dilemmas-4-hyper-imperialism/.



Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0)

This publication is issued under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license. The human-readable summary of the license is available at https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/.

Tricontinental: Institute for Social Research

تری‌کنتیننتال: مؤسسهٔ پژوهش‌های اجتماعی می‌کوشد یک پل ارتباطی میان کنشگران سیاسی و اجتماعی از نحله‌های گوناگون بنا کند تا محملی شود برای تفکر نقّادانه، و تولید و انتشار محتوای تحلیلی و پژوهشی که در خدمت آرمان‌های رهایی‌بخش مردم در جنوب جهانی‌ست.



خانهٔ آمریکای لاتین به‌عنوان شریک منطقه‌ای تری‌کنتیننتال همین هدف مشترک را دنبال می‌کند: ایجاد فضایی برای تبادل نظر و هم‌اندیشی دربارهٔ مسائل جاری، به‌منظور تقریب دیدگاه‌ها و تقویت همبستگی میان تمام کسان و جریان‌هایی که خود را به آرمان‌های رهایی‌بخش پایبند می‌دانند.

مطالب تری‌کنتیننتال فارسی در نشانی زیر منتشر می‌شود:

http://t.me/TricontinentalFarsi